

سنوات جلوس سلطنت اقالیم بسیار مضبوط گشت امرا و ملوک و اعیان و ارکان خویش را که موافق^۱ و متفق سلطنت بودند^۲ بر حسب حال - هر یکی را خطاب و القاب تعیین فرمود - چنانچه ملک فیروز برادر اودزی سلطان نایب باریک شد - و ملک^۳ ایاز احمد شهنشاه عمارت را خواجه جهان - و ملک قبول را ملک کبیر - و ملک سرتیز را عماد الملک - و ملک مقبول را قوام الملک - و ملک خورم موبز را ظهیر الجیوش خطاب کرد - حمید کوملی^۴ اشراف یافت و رضی الملک گشت - ملک پندار خلجی قدر خان شد - و اقطاع لکهنوتی یافت - ملک حسام الدین ابوجا را نظام الملکی و وزارت لکهنوتی داد - ملک عز الدین یحیی بیدت را اعظم ملک و اقطاع سنگانو تفویض کرد - مولانا قوام الدین را قتلغ خان و شغل وکیلدزی فرمود - و محمد پسر مهتر او البخان شد و اقطاع گجرات یافت - و مولانا کمال الدین برادر قتلغ خان صدر جهان - و مولانا نظام الدین برادر دیگر او عالم الملک - و نظام الدین کمال سرخ^۵ مخلص الملک - و شهاب سلطانی تاج الملک - و مولانا یوسف داور ملک^۶ مخاطب گشتند - و یک دختر سلطان در حبالة مولانا یوسف آمد - و ملک قیران صفدر الملک و ملک بیگی سر دواتدار^۷ و ملک شهاب الدین ابوجا ملک التجار و اقطاع نوساری یافت - و در سنه سبع و عشرين و سبعمائه سلطان محمد عزیمت دیوگیر کرد - و از دهلی تا دیوگیر در هر گروهی دهواره آبادان گردانید - و ایشان را همان جاها زمین داد تا مجمل مواجب ایشان محصول آن باشد - و هر الانی که بیابد در

سلطنت بوده اند چنانچه ملک فیروز M. 2 موافقت و متفق B. 1

ملک زاده احمد میاض M. 3

حمید لویکی M. 4

صرح B. 6

دوار الملک M. 6

سرود انداز و مولانا شهاب M. 7

گهت^۱ بر نشانده بر سر کرانه دهانه دهانه برسانند^۲ - و در هر منزلی کوشکی
 بنا^۳ فرمود و خانقاهی ساخت - و شیخی مستقیم کرد - مایده معین
 گردانید تا هر وقت که کسی برسد طعام و شربت^۴ و تنبول و مقام موجود
 یابد - و هر دو طرف راه متصل درختان نهال بود چنانچه اثر آن تا غایت باقی
 است - و دیوگیر را دولت آباد نام کرده دارالملک ساخت - با مخدومه جهان
 مادر سلطان جمیع خیلخانهای امرا و ملوک و معارف و مشاهیر و خواصان
 و بندگان و پیلان و اسپان و خزاین و دفاین درگاه در دولت آباد برد - و بعد
 رفتن مخدومه جهان سادات و مشایخ و علما و اکابر دهلی را در دولت آباد
 طلب شد - همه آنجا رفتند و بشرف زمین بوس مشرف گشتند -
 انعامات و ادرارات یکی بدو شد - و از برای عمارت خانها زر^۵ علیحده
 یافتند - همه مفروح^۶ الحال گشتند - و هم در آخر سال مذکور^۷ ملک
 بهادر گرشاسب^۸ عارض لشکر در سفر بلغاک کرد - سلطان خواجه جهان
 را با عساکر قاهره بجهت دفع شر او نامزد فرمود - چون خواجه جهان
 آنجا رسید بهادر مذکور با مقدار^۹ جمعیت خویش پیش آمد و بجنگ
 پیوست - آخر الامر طاقت نیارود و منهزم شده بدست همدوان اسیر
 و دستگیر گشت - او را زنده بحضرت آوردند - و آنجا بسیاست پیوست -
 بعده علی خطی برای آوردن خیلخانه بهرام آینه^{۱۰} بحضرت در ملتان
 تعیین شد - چون آنجا رسید از جهت روان کردن خیلخانه سختی
 می نمود - و بهرام آینه^{۱۰} را در دیوان نشسته تشفیعات میکرد - و سخفان

۱ M. در گهت
 ۲ M. برساند
 ۳ M. omite بنا
 ۴ M. شراب
 ۵ M. زرها
 ۶ B. مروح الحال
 ۷ M. سنه المذكور
 ۸ B. کرشاسب
 ۹ M. مقدار از جمعیت
 ۱۰ M. and Baranī, p. 479 بهرام آینه

ترش آمیز می گفت - چنانچه ایشان از آن خوف می کردند - روزی لولی داماد بهرام آینده از خانه می آمد - علی خطی میگفت شما چرا خیلخانه خود را روان نمی کنید - مگر می خواهید فریاد - حرامزادگی^۱ می کنید - گفت حرامزاده کرا می گوئی - علی گفت آنکه درون خانه نشسته است او را میگویم - او گفت ترا چه اندازه باشد که این چنین توانی گفت - علی خطی بدوید جعد لولی بگرفت - او علی را بر زمین انداخت و سلاحدار را فرمود که سرش از تن جدا کن - علی را کشته سر او بر نیزه کردند - آنکه قدری برای این کار اندیشه می کردند و بیرون دادند - دوم روز بهرام آینده عصیان ظاهر کرد - سلطان را از بغی بهرام خبر کردند - سلطان^۲ از دیوگیر دهلی رسید - و^۳ لشکرهای قاهره جمع کرده بیرون آمد - و عزیمت ملتان مصمم کرد - چون در ملتان رسید بهرام آینده مقابل آمد^۴ - میان هر دو لشکر مقاتله شد - آخر الامر لشکر ملتان منهزم گشت^۵ - بهرام کشته شد^۶ - سر او را بریده پیش تخت اعلی^۷ آوردند - بیشتری^۸ از مقربان لشکر او علف تیغ گشتند - سلطان بران شده بود که از ملتانیان جوی خون براند - شیخ الاسلام^۹ قطب العالم شیخ رکن^{۱۰} الحق و الشرع و الدین در باب عامه^{۱۱} ملتان شفاعت کرد - در پیش درگاه سر مبارک خویش برهنه گردانیده ایستاده ماند - سلطان شفاعت بندگی شیخ قبول کرد - و ملتانیان را که با بهرام آینده یار بودند هم

۱ حرام زادگی کنید B. ۲ سلطان M. omits ۳ رصید و از دهلی لشکرهای M.

۴ مقابل آمد مقابل شد آخر الامر M. ۵ منهزم گشته M.

۶ بهرام مذکور کشته گشت M. ۷ اعلی M. omits

۸ بیشتر از مقربان B.

۹ رکن الدین الحق و الشرع و الدین B. ۱۰ شیخ الاقطاب الاسلام B.

۱۱ علم ملتان M.

(۱۰۱)

بشیم بخشید - و اقطاع ملتان در سرحد بلاد^۱ سنده است^۲ - قوام الملک مقبول را تعیین کرد - بعد چند سال بهزاد را فرستاد - چون شاهو لودی بهزاد را بکشت سلطان تا دیپالپور رسید - شاهو بگریخت در کوه رفت - در آن وقت وفات شیخ قطب العالم شده بود - آن اقطاع سلطان^۳ ملک عماد الملک سلطانی را مفوض کرد - بعضی امرا و ملوک نامدار با پنجاه هزار سوار داخل ملک عماد الملک شدند - سلطان از آنجا بدار الملک دهلی مراجعت فرمود - در سنه تسع و عشرون و سبعمانه ترمه شیرین مغل برادر قتلغ خواجه بادشاه خراسان با لشکرهای انبوه در ولایت دهلی در آمد - و بیشتری حصارها را فتح کرد - و خلق لاهور و سامانه و اندری تا حد بداون اسیر گردانید تا کفاره آب - چون لشکرهای او برسید همان زمان^۴ باز گشت - سلطان میان دهلی و حوضِ خاص لشکرهای فراوان گرد آورده نزول کرده بود - چون ترمه^۵ شکسته و از آب سنده عبیره کرد سلطان با لشکرهای خویش متعاقب او تا حد کلاپور^۶ رفت - و حصار کلاپور که خراب و مندرس^۷ بود عهداً ملک^۸ معیر الدین ابورجا گردانید تا او مرتب گزاند^۹ - و بعضی سران ملوک^{۱۰} جلد و نامدار هم در عقب ترمه مذکور پیشتر فرستاده خود بسمت دار الملک دهلی مراجعت کرد - بعد از آن سلطان را اتفاق شد که خراج ولایت یکی^{۱۱} به بیست

۱ بلاسنده B.

۲ M. omite است

۳ شده بود شیخ هود سلطان ملک عماد M.

۴ برسید همچنان باز

۵ چون مندوس شکسته او از آب سنده عبیره کرده M.

۶ M. کلانور

۷ مندوس M.

۸ عهداً معی الدین ابورجا M.

۹ گردانید و مرتب گزاندید M.

۱۰ M. سران جلد و

۱۱ یکی بده و یکی به بیست M.

گنجد - کهری و جرانی^۱ پیدا کرد چنانچه مواشها را داغ می لهادند و رعایا را خانه می شمردند و کشتیا می پیمودند^۲ و وفایا فرمانی می گرفتند^۳ و نرخ فرمانی می بستند^۴ - ازین سبب خلق - مواشی را فواحی گذاشته در جنگها می خزیدند و مفسدان قوت می گرفتند - بعده فرمان قضا مضا^۵ صادر شد - تا جمیع ساکنان^۶ دهلی و قصبات جوار را قافله سازند و در دولت آباد روان گنجد - و خانهای شهر از شهریان بخزند - و بهای آنها از خزانه نقد بدهند - بحکم فرمان اعلی^۷ تمامی اهل شهر و حوالی را جانب دولت آباد روان کردند - شهر دهلی چنان خالی شد که چند روز دروازه بسته مانده^۸ بود - و سگ و گربه درون شهر بانگ نمی کردند - مردم عوام و اوباش که در شهر مانده بودند جمله اسباب شهریان از آنها بیرون می آوردند - و تلف می کردند - بعد از آن^۹ فرمان شد تا علما و مشایخ که معارف خط و قصبات بزرگ را از اطراف بیاروند و درون شهر ساکن^{۱۰} گردانیدند - و ایشان را انعامها و ادرارها دادند - بتمامی دولت آباد از خلق شهر معمور شد - چون سلطان بخششها و انعامها بافراط کرد و مالها و اسبابها باسراف بخشید مال خزاین نقصان پذیرفت - و طریق درآمد و ابواب داخل و خارج^{۱۱} بکلی مسدود و مندرس^{۱۲} شد - مهر مس را سکه^{۱۳} فرمود - و مهری مقدار^{۱۴} بیست

۱ M. کهری و جرانی

۳ M. می بستند

۵ M. omits قضا مضا صادر

۷ M. omits اعلی

۹ M. بعد ازین

۱۱ M. داخل بکلی

۱۳ M. تیکه فرمود

۱۴ M. و مهری بمقدار بیست پنجاهانی و انرا یک تنکه حال نهال هرکه درستند

۲ M. کشتیا می نمودند

۴ M. omits نرخ فرمانی می بستند

۶ B. ساکن

۸ M. بسته بود

۱۰ B. ساکن کردند

۱۲ M. مسدود شد

(۱۰۳)

گانی و آن را به یک تنگه^۱ حال نرخ نهاد - هرکه دستدن آن مهر تعلل^۱
و تامل میکرد بسیاست می پیوست - هندوان و مفسدان مواسات^۲
و موالات ولایت در هر دیهی دارالضرب ساختند - و مهر مس می زدند -
و در شهر می فرستادند - بدان^۳ زر و نقره و اسپ و اسلحه و نقایس
می خریدند - بدین سبب مفسدان قوت گرفتند^۴ - چنانچه در قریب ایام^۵
خلق دور دست مهر مس را نمی ستدند - و تنگه زر به پنجاه
تنگه و شصت تنگه مس^۶ رسید - چون در آن سکه کشاده^۷ دید
بضرورت دور کرد و فرمود که هرکه را مهر مس در خانه باشد بیارد
و از خزانه تنگه های زر برد - مبلغی مال^۸ خلق بردند - و بدین سبب
غنی گشتند - و از خزانه تنگه های زر برده و آن مهر مس مردود شد -
تا غایت در کوشک تغلق آباد چون پشتها مانده بود - و فرمود تا کوه
قراجل^۹ که میان ممالک هند و چین حایل شده است ضبط کنند -
هشتاد هزار سوار با سران لشکر نامزد کرد و فرمود از آنجا که در گهتی در آیند
در راه تهاها مستقیم کنند تا لشکر را بوقت باز گشتن دشواری نباشد -
چون لشکر در آنجا رسید تهاها مستقیم شد - و لشکر بتمام درون کوه قراجل
در آمد - اما^{۱۰} تنگی علف و تنگی راه بر ایشان غالب شد - و تهاهایی

۱ مهر تامل M.

۲ مواسات ولایت در دهی B.

۳ بران زر M.

۴ قوت کردند B.

۵ قریب ایام B.

۶ مس M. omits

۷ کشاد دید M.

۸ مبلغی خلق بویں سبب غنی گشت M.

۹ قراجل - Elliot vol. III., p. 241, Karājal and Barani, p. 477 - قراجل M.

کوه عیاجل Tabakāt Akbari, p. 204

۱۰ در آمد یاران تنگی M.

(۱۰۳)

که استقامت یافته بودند کوهیان بگرفتند - و بتامی^۱ تهازه داران را بکشتند - و لشکر که درون رفته بود تمام و کمال^۲ کشته شده و بعضی سران لشکر اسیر شدند - و مدتی پیش رای بماندند - آنچه از لشکر بعد از آن جمع نشد - و این واقعه در سنه ثمان و ثلاثین و سبعمائه بود - بعده^۳ بهرام خان در سنار گانو برحمت حق پیوست - در سنه تسع و ثلاثین و سبعمائه^۴ ملک فخرالدین سلاحدار بهرام خان بلغاک کرد^۵ - و بادشاه شد - و خود را سلطان فخرالدین خطاب گردانید - ملک پندار خلجی قدر خان که ضابط لکهنوتی شده بود و ملک حسام الدین ابو رجا مستوفی ممالک و اعظم ملک^۶ عزالدین یحیی مقطع ست گانو و فیروز خان پسر نصرت خان امیر کوره بدفع فساد فخرالدین در سنار گانو رفتند - او با جمعیت خویش مقابل آمد - یکدیگر مقاتله شد - آخر الامر فخرالدین منهزم گشت - و از آن مقام فرار^۷ نمود - پیل و اسپ او نیز بدست آمد - قدر خان همانجا ماند - و امرای دیگر در اقطاعات خویش رفتند - چون بشکال رسید اسپان^۸ لشکر قدر خان بیشتر سقط شدند - و او از سبب آنکه مال بسیار از جنس تنگهای نقره جمع کرده بود بعد دوسه ماه درون در سرای آورده یکجا توده^۹ میزد و می گفت همچین پیش داخل توده خواهم زد - هرچند که بیشتر جمع کنم بهر خدمتی بهتر باشد - ملک حسام^{۱۰} الدین می گفت که مال بسیار در اقطاعات دور دست

۱ M. omits بتامی

۲ B. چون بهرام

۳ B. کردند

۴ M. فرار نموده

۵ M. بوده می زد

۶ M. کشته

۷ B. تسع و سبعمائه

۸ B. omits ملک

۹ M. اسپان و لشکر قدر خان بیشتر

۱۰ M. حسام می گفت

(۱۰۵)

جمع کردن زبان دارد - خلق طمع می بندد و کم دانان در گمان می افتند که چه سبب در حضرت نمی فرستد - مال خزانه هر چه جمع شود در خزانه بادشاه رسیده بهتر - او نمی شنید - ^۱ نه حق لشکر به لشکری داد و نه مال بخزانه می رسانید - لشکر در آن طمع بسته بود - همچنان ملک فخر الدین ^۲ پیامد - لشکر او با فخر الدین یار شد - او را بکشتند - فخر الدین در سفار گانو بنشست و مخلص غلام خود را در لکهنوتی گذاشت ^۳ - علی مبارک عارض لشکر قدر خان غلام مذکور را بکشت - و لکهنوتی را بگرفت - اما علامت بادشاهی ظاهر نکرد و در حضرت عرایض فرستاد که من لکهنوتی را بدست آورده ام اگر بندۀ از حضرت تعیین شود در لکهنوتی بنشیند ^۴ من متوجه حضرت شوم - سلطان اتفاق کرد که یوسف شعبان شهر را مراتب خانی داده ^۵ روان کند - هم در آن ایام ملک یوسف برحمت حق پیوست - سلطان بدان نپرداخت - و کسی را در لکهنوتی نفرستاد - بضرورت علی مبارک سبب مخالفت فخر الدین علامت بادشاهی ظاهر گردانید - و خود را سلطان علاؤ الدین خطاب کرد - بعد چند روز ملک الیاس حاجی صاحب خیل بود و جمعیت بسیار داشت با بعضی امرا و ملوک و خلق لکهنوتی یار شده علاؤ الدین را بکشتند - ملک الیاس حاجی بادشاه شد - و خود را سلطان شمس الدین خطاب کرد - و در سنه احدی و اربعین و سبعمائه بقصد سفار گانو روان شد - و ملک ^۶ فخر الدین را زنده بدست آورده مراجعت فرمود - بعد چند روز او را هم در لکهنوتی بکشت - ازان باز لکهنوتی ^۷ مدتی در قبض سلطان

۱ او نمی شنیدند حق لشکر بلشکر می داد M.

۲ ملک فخر الدین یار شده او را بکشتند B.

۳ غلام خود در لکهنوتی برداشت M.

۴ داد روان M.

۵ ملک M. omite

۶ بنشستند M.

۷ ازان باز مدتی لکهنوتی B.

(۱۰۶)

شمس الدین و فرزندان او بود - بعد آن در ضبط بادشاهان دهلی نیامد -
 71 و در سنه اثنین و اربعین و سبعمائه سید حسن کیتیلی پدر ملک ابراهیم
 خریطه دار در معبر بلغاک کرد - حشمی که از دهلی برای
 ضبط¹ معبر نامزد بود بعضی را بکشت - و بعضی را بترغیب
 بر خود داشت - و تمامی ولایت معبر ضبط کرد - بهاطان بدفع
 آن فتنه در² دیوگیر رفت تا تلنگ رسیده بود که زحمتی شد -
 از آنجا باز گشت - و آوازه شایع شده بوده³ که سلطان را در پالکی
 مرده می آرند - ملک هوشنگ بدیده⁴ از فتنه متواری شد - چون
 تحقیق کرد که سلطان زنده است باز گشته بحضرت پیوست - سلطان
 بکوچ متواتر در دهلی آمد و قتلخ خان را در دولت آباد گذاشت -
 فتنه معبر همچنان قائم ماند - و دران ایام در دهلی قحط آغاز شده بود -
 و در سنه ثلاث و اربعین و سبعمائه گلچندر⁵ و ملک هلا چون غدر کرده
 ملک تنار خرد مقطع لاهور⁶ را بکشتند و بلغاک کردند - سلطان⁷ خواجه
 جهان را بجهت دفع شر ایشان نامزد کرد - چون در لاهور رسید ملک
 هلاچون و گلچندر کهوکهبر مقابل آمدند آخر منهزم گشتند - خواجه جهان
 آن فتنه را مالش داده باز گشت - در سنه اربع و اربعین و سبعمائه بسبب
 تنگ آوردن لشکر⁸ فخرالدین بهزاد بغدادی بنیاد نهاد بود - شاهو لودی
 افغان در ملتان بلغاک کرده فخرالدین بهزاد را بکشت - ملک نوا⁹
 برابر او بود از آنجا گریخته بحضرت آمد - سلطان خود قصد ملتان

1 ضبط معین نامزد بودند M.

2 بدفع آن فتنه لکنوتی دیوگیر M.

3 آوازه شایع شده که سلطان M.

4 بدیدهیا رفته متواری M.

5 گلچندروز و ملک هلاچون B.

6 لاهور بکشتند M.

7 سلطان M. omits

8 لشکر را فخر M.

9 ملک بهرزه از ملتان گریخته بدیلی آمد Tablāh Akbarī, p. 207

(۱۰۷)

کرد - در آن ایام در شهر هفوز قحط مهلک بود - چنانچه آدمی
 آدمی را ^۱ می خورد

• بیت •

قحط ^۲ تا حدی که شخص از فرط بی قوتی چو شمع

جسم خود را سوختی بر آتش و بردهی بکار

الْفِرَارُ مِمَّا لَا يُطَاقُ مِنْ سُنَنِ الْمَرْسَلِينَ - چون سلطان در حدود دیبالپور رسید
 شاهر طاقت مقاومت ^۳ نیارزد - فرار نمود - در کوه پایه برفت - سلطان از
 دیبالپور باز گشته ^۴ اقطاع ملتان بعماد الملک سرتیز تفویض کرده میلن
 سنام و سامانه شده ^۵ و سادات کیتهل و مسلمانان دیگر را بکشت -
 و مقدمان آن دیار را بتمام روانی کرده در حوالی شهر برد ^۶ - و ایشان را
 دیهها و اقطاع تعیین فرمود - و هر یک را کمرهای زر و کلاههای سرخ
 و مکمل ^۷ بخشید و همانجا ساکن گردانید - و خود درون شهر در آمد -
 خلق شهر را فرمان داده تا هر کسی جانب هندوستان برود و چند
 ماه ^۸ بگذراند - و خود را از بالای قحط و رهاند - در این ^۹ ایام
 اهل خراسان بطمع بخشش سلطان که در باب آن طایفه ^{۱۰} بافراط
 و اسراف می کرد رسیده بودند - هر یکی را بر اندازه حال ایشان سیم و زر
 و سروازید و اسپ و جامه و ^{۱۱} کمر بند و کلاه و برده و تعحف و تنسیم
 دیگر از هر جنس چندان داده که هرگز ندیده بودند ^{۱۲} - و در شهر دولت

۱ M. آدمی آدمی می خورد

۲ M. omits the lines and the Arabic quotation. The author of these lines is Salmān Sāvājī.

۳ طاقت استقامت M.

۴ گشت B.

۵ شد سادات M.

۶ برود و ایشان B.

۷ کلاهها بخشید M.

۸ چندگاه M.

۹ و دران ایام M.

۱۰ در باب این طایفه بود بافراط M.

۱۱ و جامه و زر کمر و کلاه برده M.

۱۲ ندیده بود و در شهر M.

سرای اعلی همین طایفه می نمود - و از هر^۱ جنس متاع از برده و زر و نقره و کاغذ و کتاب بود ایشان خریده در خراسان^۲ فرستادند - در سنه خمس و اربعین و سبعمائه ملک نظام مقطع کره باغوازه و غرور چند غلامی که ایشان را گرد آورده بود^۳ بلغاک کرد - شهر الله برادر عین الملک از اوده لشکر ساخته کرده بر وی زد - لشکر او منهزم گشت - و او را زنده اسیر و دستگیر کرد - آن فتنه فرونشست - بعد آن هم در سنه المذكور شهاب سلطانی در بدر بلغاک کرد - و خلق بدر را ترغیب کرده با خود یار^۴ گردانید - قتلغ خان برای دفع^۵ شر او آنجا رفت - پسر خود^۶ شهاب الدین مذکور با جمعیت خویش پیش آمد - و مقاومت نتوانست کرد - منهزم شده^۷ درون حصار بدر در آمد - پدر و پسر هر دو حصارى شدند - قتلغ خان ایشان را بامان دست^۸ آورد و در حضرت فرستاد - و در سنه ست و اربعین و سبعمائه علی شه^۹ خواهرزاده ظفر خان علائی امیر صده قتلغ خان برای تحصیل [از] ^{۱۰} دیوگیر [به گلبرگه] رفته بود - آن طرف از لشکر و مقطعان و والیان خالی دید برادران خود را با خود یار^{۱۱} گردانید - بهین^{۱۲} متصرف گلبرگه را بغدر گشت - مالهای فراوان غارت کرد از آنجا در بدر آمد - نایب بدر را بکشت و اسباب فراوان بدست آورد - ولایت بدر ضبط کرد - ازین حال خبر کردند - قتلغ خان را با^{۱۳} بعضی امرا و ملوک و حشم ده هزار بدفع فتنه او نامزد

گرد آورده بلغاک B. ۳ می فرستادند M. ۲ از جنس متاع M. ۱

پسر خود M. ۶ برای فتنه شر M. ۵ باز گردانید M. ۴

بامان در آورد M. ۸ شد درون B. ۷

علیه که خواهر زاده ظفر خان علائی که امیر and Barani, p. 488 علیشاه M. ۹ صده قتلغ خان بود

علیه مذکور از Barani, p. 488; تحصیل در دیوگیر رفته بود B. and M. ۱۰ دیوگیر به تحصیل در گلبرگه رفته بود

خان را بعضی B. ۱۳ بهین Barani, p. 488 M. ۱۲ یار کرد M. ۱۱

فرمود - چون قتلخ خان آنجا رسید^۱ علی شه با جمعیت خویش پیش آمده بجنگ پیوست - آخر منهزم شده درون حصار در^۲ آمده - قتلخ خان حصار را^۳ محصر کرد - بعد چند روز علی شه با برادران زنده اسیر و دستگیر شد - قتلخ خان ایشان را بر سلطان در سرگداوری^۴ فرستاد - سلطان همه را در غزنین جلا^۵ کرد - ایشان را از آنجا باز آراند و پیش داخل سیاست پیوستند - در سنه سبع و اربعین و سبعمانه سلطان^۶ طرف هندوستان لشکر کشید - چون در سرگداوری رسید عین الملک در حضرت پیوست - مال و اسباب و نفایس دیگر بوجه خدمتی بسیار آورد - سلطان را اتفاق آن شد که او را با خیل و تبع و برادران در دولت آباد فرستد^۷ - قتلخ خان را در حضرت طلبید - این سخن^۸ نوعی در سمع عین الملک رسید - گمان برد که مگر بدین بهانه ما را از هندوستان بیرون آورده تلف خواهد کرد - ازین جهت خوف در خاطر او جای گرفت - از سرگداوری^۹ شباشب گریخت - و گذارا لب آب گنگ شده در اوده رفت - و پیش از آنکه او متخلف^{۱۰} شود سلطان بیشتر پیلان و اسپان و سلاح داران و طوائف دیگر برای فراخ علف هم با اعتماد عین الملک گذارا لب آب گنگ فرستاده بود - چیزی پایگاه داشته - و آن ازان بود که ماک فیروز ملک فایب بارنگ عرضه داشت کرد که جمله اسپان پایگاه گذارا می روند - بجهت شکار البته حاجت خواهد بود - جمله فرستادن مصلحت نیست - آنگاه چیزی اسپان در پایگاه داشته بودند - شهر الله برادر عین

۱ آنجا بر رسید M.

۲ حصار آمده M.

۳ حصار محصر M.

۴ سرک داوروی M.

۵ جدا کرد M.

۶ سلطان M. omis

۷ فرستاد M.

۸ این نوعی بسمع M.

۹ از سرک داوروی شباشب M.

۱۰ متخلف شود M.

الملك اسپان و پیلان از گذارا دست آورده و طوایف مذکور را نیز ترغیب کرده برابر خود روانه کرد^۱ - عین الملك و او با پیلان و اسپان و حشم تافته بکوچ متواتر فرودست قنوج رسیدند - از آنجا گذارا شده فرود آمدند - سلطان بعضی امرا و ملوک را که پیش ازین بجانب^۲ اقطاعات خویش وداع داده روان کرده بودند - چنانچه خواجه جهان را جانب دهار و ملک عماد الملك را جانب ملتان - و ایشان تا بیانه رسیده بودند - طلب فرمود - و امرای دیگر از اطراف نیز بیامدند - سلطان هم از آنجا پیشتر شده متصل حصار قنوج نزول کرد - عین الملك بوقت نماز دیگر در گذر لیدبه^۳ گذارا شد - این خبر به سلطان رسید - گفت لیدبه ایشان را فال بد است و ما مستعدیم - چون آخر شب شده در لشکرگاه بیامدند - پیاده شده بر طریقی که در جنگهای هندوستان^۴ جنگ میکردند بحرب پیوستند - سلطان ازین طرف پیلان و حشم را فوج فوج کرده بود - حمله اول هزیمت در ایشان افتاده - شهر الله با زخم در لب آب گنگ افتاده غرق شده - همچنین تمام لشکر با اسپ و اسلحه در آب می افتادند و غرق می شدند - بعضی که سلامت بیرون آمدند^۵ بدست هندوان غارت شدند - عین الملك زنده اسیر و دستگیر گشت - او را ابراهیم بنکی^۶ برهنه بر لاشه سوار کرده پیش سلطان آورد^۷ - چند روز پیش داخل حضرت موقوف بود - آخر رها شد - و بمراحم خسروانه^۸ مخصوص گشت - سلطان از آنجا سمت دارالملك

۱ مذکور را بترغیب برابر خود روان کرد M.

۲ بجانب او اقطاعات M.

۳ دیگر در گذارا به گذارا شد B.

۴ بر طریقی که در جنگهای هندوستان جنگ می کردند M.

۵ بیرون می آمدند M.

۶ سلطان آورده M.

۷ ابراهیم بنکی M.

۸ بمراحم فراوان M.

دهلي مراجعت فرمود - و قتلغ خان را از دولت آباد با خيل و تبع او در حضرت طلب شده - قتلغ خان بر حکم فرمان برادر خود عالم ملک را آنجا گذاشته متوجه گشت - در سنه ثمان و اربعين و سبعمانه اميران صده ديهوئي¹ و بروده - مقبل بنده² خواجه جهان را که نایب وزیر گجرات بود³ و در حضرت مي آمد بزندان - و بلغاک کردند - رخت و خزانه و اسباب و اسلحه تمام بر دست ایشان آمده⁴ - ملک عزيز⁵ ضابط دهار⁶ قصد امير صده مذکور کرد - او نیز کشته شد - سلطان بدفع این فتنه با لشکرهای انبوه بیرون آمد - چون نزدیک گجرات رسید بعضی امرا چنانکه ملک علي شير⁷ جاندار و ملک احمد لاجين⁸ و چند امرای دیگر را در دولت آباد بر عالم ملک فرستاد - تا اميران صده دولت آباد را حضرت آرند - عالم ملک اميران صده مذکور را بر حکم فرمان اعلی⁹ روان کرد - چون ایشان بامرای مذکور در گهی¹⁰ مانک گنج رسیدند خوف در باطن ایشان راه یافت که ما را برای کشتن مي بزند - شب اتفاق ندر کردند - بوقت کوچ بر امرای مذکور زدند - ملک احمد لاجين کشته شد - دیگران گریختند - اميران صده مذکور¹¹ در دولت آباد رفتند - عالم ملک¹² در کوشک دولت آباد حصار¹³ شده - اميران صده مذکور عالم ملک را سبب آنکه با ایشان زندگانی نیکو کرده بود امان داده جانب شهر فرستادند - اسماعیل مع¹⁴ را باسم پادشاهی اجلاس دادند - و سلطان ناصر

1 M. and B. صده ديهوئي و بروده مقبل بند خواجه

2 M. بود

3 M. بر دست ایشان آمد

4 B. ملک عزيز

5 M. ضابط دهار

6 M. علي سر جاندار

7 M. ملک احمد احمد لاجين

8 M. فرمان روان

9 M. مذکور در کهنی بانکه گنج رسیدند

10 B. در دولت آباد حصار شده

11 B. ملک عالم

12 B. حصار شده

13 M. اسماعیل را باسم

الدین خطاب کردند - این خبر بسمع سلطان رسید پیشتر شد - و لشکر بدفع امیران صده دیهوی و برود^۱ فرستاد^۲ - امیران صده با لشکر سلطان جنگ دادند - آخر منهزم شده در دولت آباد رفتند و با امیران صده دولت آباد پیوستند - سلطان هم از آنجا راه دولت آباد گرفت - با اسمعیل مع مصاف کرد - اسمعیل طاقت مقاومت نیاورد منهزم شده در حصار دهزارگر^۳ بر نشست - خلق بسیار کشته شد - و مسلمانان دولت آباد بعضی اسیر و غارت شدند - و بعضی برابر اسمعیل رفتند - سلطان همانجا بود که خبر طغیان ملک طغی از گجرات رسید که ملک مظفر را کشته^۴ و مال و اسباب او بتمام دست آورده است - سلطان ملک جوهر^۵ و خدارند زاده قوام الدین و شیخ برهان الدین بلارامی و چند امرای دیگر را در دهزارگر^۶ گذاشت - و ملک عماد الدین سرتیز^۷ را با لشکرهای قاهره^۸ دنبال لشکر دولت آباد که منهزم شده جانب بدر رفته بود نامزد کرد - و خود سمت گجرات دنبال طغی روان شد - لشکر دولت آباد که حسن کانکو سر ایشان بود کمین ساخته بر عماد الملک زد و او را بکشت - لشکر عماد الملک منهزم شده در دولت آباد بیامد و ملک جوهر و امرای دیگر که در دولت آباد پیش دهزارگر^۹ فرود آمده بودند طاقت استقامت نیاوردند - از آنجا برخاستند - حسن کانکو متعاقب ایشان در دولت آباد آمده^{۱۰} - اسماعیل مع را دور کرد - خود بادشاه شد و سلطان علاء الدین خطاب کرد - از آن مدت باز اقطاع دولت آباد در قبض و تصرف حسن کانکو و پسران او مانده - سلطان طرف گجرات دنبال طغی

۱ B. برودرة

۲ M. دهار کو

۳ جوهر که خدارند زاده M.

۴ عماد الملک شیرم B.

۵ دهارا گیر B.

۲ B. فرستاده

۴ M. کشته مال

۶ M. دهارا گیر

۸ M. با لشکرها دنبال لشکر

۱۰ B. آمد اسمعیل

(۱۱۳)

جایجا می گشت - و او در کورت با سلطان مقابل شد: ^۱ و منهزم گشته بود - هم درین مهم ملک فیروز ملک را از دهلی طلب شد - او بحضور پیوست - بعد چند گاه ملک کبیر پسر قبول حلیفتی ^۲ نقل کرد - خواجه جهان و ملک مقبول قوام الملک در دهلی بودند - و درین ایام تمامی ^۳ سعی و کوشش و جهد و جهاد سلاطین ماضیه ^۴ اَنَّا لِلّٰهِ بِرَهَانِهِمْ که برای ^۵ ظهور اسلام و شفقت دین و خصب نعمات و امن طریق و آسایش خلق و آرامش ملک و آبادانی ولایت و ضبط اقالیم کرده بودند خصوصاً سلطان علاء الدین خلجی نور الله مرقدۀ آن همه ^۶ بضعف اسلام و فتور دین و قصور اسباب و فساد متمردان و خوف راهها و محنت خلق و شورش ملک و اقالیم بدل گشته بود - و ظلم بجای عدل و کفر بجای اسلام استحکام یافته - و این را وجوه و اسباب بسیار است - سبب اول آنکه ترمه ^۷ شیرین مغل بیشتری خلق قصبات و رعایا و قریات را نهب و تاراج کرده ^۸ بعد آن ولایت آبادان نشده ^۹ - سبب دوم ^{۱۰} آنکه ابواب ولایت یکی بده و یکی به بیست و مواشیها را برای چرائی ^{۱۱} داغ کردند - خلق خانها و مواشیها گذاشته در مواسات و معملهای قلب رفته ^{۱۲} - و مفسدان قوت گرفتند بعده ولایت نهب شد و بخرابی روی نهاد - سبب سیوم ^{۱۳} آنکه امساک باران و قحط مهلک در کل ولایت عام شد چنانچه مدت هفت سال قطره از آسمان نبارید و ابری در روی هوا پدید نشد - سبب چهارم آنکه

۱ شد منهزم B.

۲ ملک کبیر نقل کرد B.

۳ تمامی M.

۴ که ظهور B.

۵ آن M. omits

۶ ترمه شیرین بیشتری خلق M.

۷ تاراج کرده B.

۸ نشد M.

۹ سبب دیگر B.

۱۰ چرائی M.

۱۱ رفت مفسدان M.

۱۲ سبب آنکه B.

خلق دهلی را بنام در دولت آباد روانه^۱ کردند - و خلقِ قصباتِ جوار را در شهر آوردند - و بار دیگر روانه^۲ کردند - و اسبابها که از آب و اجداد بر ایشان رسیده بود همچنان در خانها نهاده و آماده گذاشتند - بعد از آن نه آن اسباب بر ایشان رسید و نه اسباب دیگر توانستند کرد - و نه شهر آبادان شد و نه قصبات - سبب پنجم آنکه موازنه هشتاد هزار سوار در کوه قواجل^۳ نامزد کردند - خارج غلام و چاکر^۴ که در تبع^۵ ایشان بود - جمله لشکر به یکبارگی در سوراخ اجل^۶ در رفت - و به تمام کشته شد - چنانکه دو سوار از ایشان^۷ باز نگشت - و آنچه از لشکر باز دیگر جمع نشد - سبب ششم آنکه هر که از خوف جان در دیاری بلغاک می کرد خلق آن^۸ دیار بعضی بوسمت کشته می شد و بعضی بخوف متخلف^۹ می گشت - فی الجملة آن دیار خراب میشد و مقدمان^{۱۰} و مفسدان قوی گشتند - و ایشان خون ریزها کردن گرفتند و هیچ کسی مانع نشد - زیراچه سلطان تمام حشم و خدم خویش را این چنین خراب و ابر کرده بود که کسی را خوردنی نبود - سبب هفتم آنکه شهر^{۱۱} و اطراف از امرا و ملوک و معارف^{۱۲} و مشاهیر و علما و سادات و مشایخ و مسکین و گدا و فقیر و محترف و مهاجر و مزارع و زعم^{۱۳} و مزدور بتیغ جور و قهاری و ستم و ظلم و^{۱۴} جباری به سیاست می پیوستند - و پیش داخل از کشته^{۱۵} پشته و از مرده توده

۱ روانی کردند M.

۳ چاکری B.

۵ سوراخ در رفت M.

۷ خلق دیار M.

۹ سبب upto و مقدمان M. omits from

۱۱ ملوک و علما M.

۱۳ ظلم جباری M.

۲ قراجل Barani, p. 477

۴ طبع B.

۶ سوار نیز از M.

۸ متخلف فی الجملة M.

۱۰ خلق شهر M.

۱۲ زعم M. omits

۱۴ کشته و پشته B.

می شد - چنانکه جلادان از کشیدن پوست کشتگان^۱ بستوه آمده بودند - و کار مملکت بکلی فتور پذیرفته بود - و امور سلطنت مطلقاً قصور گرفت^۲ - از هر جانب که سدّ فتن مملکت منظور^۳ می شد از جانب دیگر بخله عظیم می افتاد - و از هر جهت که قرار سلطنت در خاطر می گذشت جهت دیگر خللی فاحش^۴ میزد - و اساس سلطنت که بادشاهان مانعی قرار داده بودند بکلی منهدم گشت - سلطان درین کار حیران و متحیر می بود - البته از آنچه بر خویش گرفته^۵ بود و بدان خلل ملک و نقصان دین و تشویش باطن و پریشانی ظاهر خود معاینه میکرد باز نمی آمد - و اسباب ملک^۶ داری و دستگاه شهریاری از هیچ به هیچ نمادده بود - سبحان الله گوئی آن جماعه را پیش خود از منزل دنیا روان کرده بود - خود جریده ماند - تا چون وقت در رسد خود نیز بر ایشان به پیوندد - همچنین روایت میکنند که در کشتن^۷ و سیاست بحدی اهتمام داشت که چهار نفر مفتی را درون کوشک - خانها داده بود - هرکه را که به تهمتی میگرفت اول از جهت^۸ سیاست او با مفتیان مذکور گفتار میکرد - و ایشان را گفته بود اگر کسی بفالحق کشته شود و شما در گفتن حق از جانب او تقصیر کنید^۹ خون آن کس در گردن شما باشد - مفتیان مذکور در گفتن حجت فرو گذاشت نمی کردند - اگر ایشان معجوج می شدند آن مهتم^{۱۰} را^{۱۱} فی الحال اگرچه نیم شب می بود میکشت - فاما اگر سلطان معجوج

۱ M. جلادان کشتگان ستوه

۲ B. قصور گشت

۳ M. فاحشه می زد - سلطان درین

۴ B. اسباب داری

۵ B. از سیاست

۶ B. آن مهتم

۷ M. مملکت منظوری

۸ M. گرفت بود

۹ M. کشتن و سیاست

۱۰ M. تقصیر کنند

۱۱ M. omits را

می شد یک مجلس مفتیان مذکور را باز می گردانید - برای دفع حجت ایشان جوابی می اندیشید - اگر ایشان را مجال حجت نماندی همان وقت او را سیاست میکرد - و اگر سلطان محجوج می شد همدران ساعت خلاص میداد - و این رعایت شرع معلوم نیست که از جهت آرام خلق^۱ میکرد یا سببی^۲ دیگر داشت - می آرند وقتی کفش پوشیده در محکمه دیوان قضای شهر قاضی کمال الدین صدر جهان رفت - و التماس کرد - شیخ زاده جامی مرا^۳ بذائق ظالم گفته است - او را طلب شود تا ظلم بر من ثابت کند تا^۴ هرچه بر نهج شرع آید برو^۵ کردن فرمایند - قاضی کمال الدین - شیخ زاده را طالب کرد - و جواب دعوی مذکور پرسیده شد^۶ - شیخ زاده اقرار کرده^۷ - سلطان آغاز کرد که ظلم مرا بیان^۸ کند - شیخ زاده گفت هرکه را سیاست میکنی حق با ذائق العهده^۹ علیک^{۱۰} - اما این که زن و فرزندان او را گرفته به جلادان می سپاری تا ایشان را بفروشند - این چنین ظلم و ستم در کدام مذهب آمده است - سلطان ساکت شد و هیچ جوابی نداد - چون از محکمه قاضی برخاست فرمود که شیخ زاده جامی را مقید کرده در قفس آهنین^{۱۰} بدارند - هم چنین کردند - در مهم دولت آباد قفس آورده بالای پیل داشته می بردند - چون باز گشت در دهلی آمد - پیش محکمه از قفس بیرون آورده گردن زد^{۱۱} - غرض از آوردن

۱ آرام می کرد M.

۲ نبتی دیگر M.

۳ جامی را بذائق B.

۴ با هرچه M.

۵ بدو کردن فرمان شده قاضی M.

۶ B. omits شد

۷ اقرار کرد M.

۸ B. پایان کند

۹ B. العهده علیک

۱۰ مقید کرده در میان قفس او را بالای پیل داشته بوده بود M.

۱۱ آورده دو نیم زد M.

کیفیت اسباب خرابی ملک و تعدی سلطان درین تاریخ صواب نیست -
که بیان خطای بزرگان میشود * مصرع *

خطای بزرگان^۱ گرفتن خطاست

فاما برای نصیحت اصحاب دولت و ابواب مکنت در قلم آمده تا بشنیدن
این قضیه هم اعتبار گیرند و منذبه^۲ شوند - فَأَعْتَبُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ - القصة چون
از غایت ظلم و تعدی کار مملکت و امور سلطنت قصور و فتور^۳ پذیرفت
ازین اندیشه و اندوه^۴ زحمت برتن سلطان مستولی شده - معینا قصد
تهنه^۵ کرده تا طغی را که آنجا پناه گرفته با آن طایفه بدست آورده بکشند -
بعد چند روز ازان زحمت صحت یافته امیر فرغن^۶ ذیاب بادشاه
خراسان موازنه پذیر هزار سوار با التون بهادر مغل بمدد سلطان فرستاده
بود - سلطان التون بهادر را با لشکر او به رحمتهای وافر و انعامهای فاخر
مخصوص گردانیده - و ایشان همه برابر سلطان بودند - چون سلطان نزدیک
تهنه رسید^۷ همان زحمت عود کرد - بیست و یکم ساله محرم سنه اثنین
و خمیس^۸ و سبعمائه بر لب آب سنده^۹ برحمت حق پیوست * بیت *

آنکه با از سر فطوت نهدادی^۹ بر خاک
عاقبت خاک شده خلق بر او می گذرند^{۱۰}
مدت ملک او بیست و هفت سال بود وَاللَّهِ اعْلَمُ بِالصَّوَابِ *

۱ B. خطا بر بزرگان

۲ M. قصه

۳ B. و منتهی شوند

۴ M. قصور رفیق پذیرفت

۵ M. اندوه و زحمت

۶ Baranī, p. 524 تهنه

۷ M. فرغن and Baranī, p. 524

۸ M. بر لب آب رسید برحمت

۹ M. نهدادی بر سر خاک

۱۰ M. خاک شود بر سر او بر گذرند

ذکر سلطان الاعظم ابوالمظفر^۱ فیروز شاه طاب ثراه

سلطان فیروز شاه پسر اسپدار^۲ و جب برادر خود سلطان غازی
غیاث الدین تغلق شاه بود - چون باری تبارک و تعالی واهب المواهب^۳
تَوَهَّيْتُ الْمَلِكَ مِنْ نَشَأُهُ است دور مملکت و ذوبت سلطنت برین
بادشاه^۴ ملک سیرت - مصطفی سیرت^۵ - حلیم کریم عادل رسانید -
هر ظلم و تعدی و جور و ستم و خرابی ملک و شورش خلق که در عهد
خدایگان مغفور محمد تغلق شاه^۶ بود بعدل و انصاف و آرایش^۷ ملک
و قرار جهان و امن طریق^۸ بدل گشت - و وفور علم و کثرت علما و مشایخ
پیدا آمد - بیست و سیوم ماه محرم سنه المذكور در کذا لب آب سنده
بر تخت مملکت و سرپر سلطنت جلوس فرموده - خلق از هر جنس در
دولت سواى گرد آمد - جمیع ارکان مملکت و اعیان دولت بفرحت
و بهجت تمام^۹ بیعت عام کردند و موافقت نمودند - سلطان لشکرها
را برسم طویله^{۱۰} فرود آورد - و روز دوم عزیمت جانب دهلی اختیار شد -
صفها بیاراست - همان روز مغلان که برای مدد آمده بودند باشتعال
نوروز^{۱۱} کرکز بدبخت صفها کشیده اتفاق جنگ کردند - بنگاه را فرمان شد

۱ B. ابوالمظفر فیروز شاه السلطان

۲ اسپدار B.

۳ M. واهب مواهب

۴ B. برین ملک سیرت

۵ M. سیرت

۶ M. omite شاه

۷ M. انصاف آرایش ملک

۸ B. امن طریق

۹ B. بهجت تمام عام کردند

۱۰ M. برسم طویل

۱۱ Baranī, p. 533 and Ṭabaqāt Akbarī, نوروز کرگن داماد ترسی شیرین
نوروز کرگین که داماد برمه شیرین p. 225

تا کفارهٔ آب سفده گرفته روان شود - و لشکرها باز دوم طرف بنگاه شده رود - هم چنان کردند^۱ - لشکر مغل نمودار شد و اذکک مایه نکبت زیر پایان بنگاه رسانید^۲ - لشکرهاى سلطان بیشتر شدند - لشکر مغل منهزم شده جانب ولایت خویش رفت - سلطان سلامت بکوچ متواتر در سیوستان رسید - روز جمعه خطبه بنام مبارک سلطان خواندند - هم درین مهم شغل فایز باریکی ملک ابراهیم یافت - و شغل عارضی ملک بشیر را شد و به خطاب عماد الملک مشرف گشت - هم ازین جا قمر الدین دبیر ملک الشرق ملک کبیر مرحوم در عرصهٔ گجرات بر ملک بهرام غزنین ملک نور سردواتدار و ملک نواز و شیخ حسن سربرهنه و ملوک دیگر که آنجا بودند با خلعتهای خاص و مزاحم فراوان نامزد شدند - و سید علاء الدین رسولدار و^۳ سیف الدین و ملک سیف الدین شعبه پیل در دهلی بر خواجه جهان تعیین گشتند - و مولانا محمد^۴ عماد مذکور و ملک علی غوری بروالی سنده و تهته بر طغی رفتند - و الاغان^۵ دیگر بر خداوند زاده^۶ قوام الدین و عین الملک در ملتان آمدند - و بعضی در سنام بر ملک محمود بک و بعضی در خطاط و قصبات دیگر رفتند - و فرمان عام در کل بلاد ممالک بر مضمون مرحمت و شفقت و لطف و تربیت^۷ صادر گشت - و خود تابوت سلطان محمد بالای پیل داشته و چتر بران زه کرده بکوچ متواتر بر سمت دار الملک دهلی روان شد - در آنکه که سلطان محمد برحمت حق پیوست برای^۸ رسانیدن این خبر مایح بندهٔ خواجه جهان سیوم روز

۱ کردند هم چنین لشکر مغل B.

۳ رسولدار والدین و ملک سیف B.

۵ الامان دیگر M.

۷ لطف و تربیت M.

۲ رسانیده M.

۴ مولانا عماد مذکور M.

۶ بر خداوند زاده بر قوام M.

۸ رای رسانیدن B.

(۱۲۰)

روان شد - منقرب در شهر رسید - و این خبر خواجه جهان را بگفت - خواجه جهان از راه عجلت بی تفحص و ^۱ تامل کودکی مجهول النسب و مفقود الحسب را آورد و پسر سلطان محمد ساخت - و باتفاق امرا و ملوک که در شهر بودند در سیوم ماه صفر سنة المذكور بر تخت مملکت و سرپر سلطنت ^۲ نشاند ^۳ - و سلطان غیاث الدین محمود خطاب کرد - خود کار گذار شد - سید رسولدار و ملک سیف الدین در شهر رسیدند - ایشان فرمان همایون سلطان که بروی صادر ^۴ بود رسانیدند - چون او آنچه کارهای ناشایسته بی فکر کرده بود بضرورت هم بران قرار باطل مصر ماند - بعضی امرا و ملوک چنانچه ملک نهر و خلیج ^۵ حاجب و اعظم ملک حسام الدین شیخزاده ^۶ بسطامی و ملک مسن ملتانی و ملک حسام الدین ادهک بروی پیوستند - و بعضی امرای دیگر چنانچه شرف الملک و ملک دیلان ^۷ و امیر قتلغه ^۸ و ملک خلیجین و ملک حسن امیر میران و قاضی مصر و خواجه بهاء الدین تهیکره و ملک منتجب بلخی و ملک بدرالدین بوتهارمی باخفا ^۹ عریض خود پیش تخت اعلی اعلاء الله ^{۱۰} تعالی فرستادند ^{۱۱} - و حال اخلاص و بندگی خود باز نمودند - خواجه جهان محمود بک را از سنام طلب

۱ بی تامل M.

۲ M. omits سلطنت و سرپر

۳ B. omits نشاند

۴ M. صادر شده بود

۵ M. نهر صاحب حاجب

۶ B. ملک حسام الدین متوادهدک بروی پیوستند و بعضی امرا

۷ P. دیلان Tabakāt Akbarī, p. 226 ملک دیدان

۸ M. قتلغه and B. قتلغه و ملک حسن

۹ B. باخفاء عرض عریضه

۱۰ M. اعلاء تعالی

۱۱ B. فرستادند - و شیخزاده نظامی و ملک مسن ملتانی و ملک حسام الدین B. و حال اخلاص

(۱۲۱)

کرد - او در آمدن اهل مال نمود و عرضه داشت متضمن اخلاص پیش تخت
اعلی روان کرد - و بر خداوند زاده ترمذ و عین الملک در ملتان
نیز نبشته‌ها فرستاد - ایشان عین آن نبشته‌های خواجه جهان را در حضرت
روان کردند^۱ و سلطان را خبر اختلاف و اختلال خواجه جهان روشن شد -
و ایشان متعاقب در لشکر سلطان پیوستند - بمراحم خسروانه و عواطف
پادشاهانه^۲ مخصوص گشتند - خواجه جهان شنید که بکوچ متواتر
سلطان می‌رسد و جمیع خلائق با او متفق است - سید جلال الدین کرمتی
و ملک دیلان و مولانا نجم الدین راضی و داؤد مولا زاده خود را
برسالت در لشکر روان کرد و باز نمود که سلطنت و بادشاهی هنوز در
خاندان سلطان محمد است - حضرت خدایگانی باسم نیابت ملک داری
و ولایعهده مصالح ملک را تلقی نماید - و باستقلال پرداخت
امور ملکی مشغول گردد - و یا چند اقطاع از اقطاعات هندوستان اختیار
کند - و هرامیری را که خواهد برابربرد - چون رسولان مذکور در لشکر
رسیدند سلطان محضر کرد - و سلطان المشایخ قطب الاولیاء نصیر الحق
و الشرع و الدین رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ و مولانا کمال الدین سامانه و مولانا شمس
الدین باخرزی^۳ را حاضر گردانید و فرمود شما را معلوم است که من پیش
خدایگان مغفور چه حد قرب داشتم - شنیده باشید که خواجه جهان پسری
را بدروغ پسر سلطان محمد ساخته - اگر سلطان را پسری^۴ بودی از من
پنهان نماندی - و برای پرورش هیچ کس قریب تر و مشفق تر از من نبودی -
او را بر تخت نشانده است و خلق شهر را با او بیعت داده - اکنون رای
شما چه اقتضای می‌کند - و چه رخصت می‌دهد و صواب چیست - مولانا

۱ کردی سلطان M.

۲ مراحم و عواطف مخصوص M.

۳ باخرزی حاضر M.

۴ پسری بودی M.

کمال الدین گفت هر که اول در مملکت شروع کرده است او اولی تر است -
و آن حضرت خدایگان اند^۱ - رسولان که آمده بودند سید جلال الدین کرمتی
و مولانا نجم^۲ این راضی و ملک دیلان هم در لشکر ماندند - داؤد مولا
زاده خواجه جهان را باز گردانیدند - فرمان شد بر خواجه جهان بگوئی
اگر حقوق نعمت ما را و قدم خدمت خود را یاد کنی از استبداد و جهل
و غلاتت باز آئی و راه اطاعت سپری - مراحم در حق^۳ تو بیشتر شود
و گناه تو بخشیده گردد - داؤد در شهر آمد و آنچه فرمان شده بود بدو
رسانید - او بدید^۴ که شوکت و قوت خدایگانی تضاعف می شد و خلق
از هر طرف می پیوست - درین ایام ملک ابو مسلم و ملک شاهین بک
پسران ملک محمود بک با عرایض و خدمتی ها بدرگاه پیوستند و بمراحم
مخصوص شدند - چون سلطان در خطه سرستی رسید ملک قوام الملک^۵
روز پنجشنبه آخر ماه جمادی الآخر سنه المذکور بوقت نماز پیشین با جمیع
حشم و خدم^۶ خود اسلحه پوشیده از شهر بیرون آمد - احرام حضرت جهان
پناه بگرفت - و امیر معظم کتفه نیز موافقت نمود - و همان روز الاغان
او در منزل فتح آباد بحضرت پیوستند - هم درین منزل شاهزاده مبارک
قدم فتح خان ولادت یافت - و هم درین منزل خبر کشته شدن طغی از
گجرات رسید - دوم روز از بیرون آمدن قوام الملک - خواجه جهان بضرورت
بر سمت حضرت بیرون آمد - بالای حوض خاص نزول کرده در منزل^۷
هانسی بنا امرای دیگر در حضرت پیوست - دستارها در گردن کرده در مجلس

۱ M. خدایگانی است

۲ بیشتر ازان and B. مراحم در حقیق بیشتر M.

۳ او بزور و شوکت M.

۴ قوام الدین B.

۵ خدم و حرم خود M.

۶ منزلها هانسی M.

حجابت^۱ ایستادند - فرمان شد احمد ایاز را^۲ بکوتوال هانسی تسلیم نمایند -
 و ملک خطاب را به تبرهنده برند^۳ و منتهمو خاص حاجب را در سنام جدا
 کذند^۴ و شیخ زاده بسطامی را فرمان شد از مملکت بیرون رود - و حسام
 الدین ادھک و مسن در حبس سالار در افتادند - سلطان در ماه رجب^۵
 قدره^۶ سنة المذكور در سواد شهر نزول فرمود - عامه^۷ خلائق^۸ استقبال کردند -
 و بمراحم خسروانه^۹ مخصوص شدند - و بطالع سعد و به پیروزی^{۱۰} دروم ماه
 مذکور در قصر همایون^{۱۱} فرود آمد - و در پرداخت مصالح مملکت و امور
 سلطنت مشغول گشت - در ماه صفر سنه ثلاث و خمسين و سبعمائه
 طرف سمرور سواری کرد - بعد چهار ماه جانب شهر مراجعت فرمود - روز
 دو شنبه سیوم ماه جمادی الاول سنة المذكور شاهزاده^{۱۲} محمد خان
 در شهر ولادت یافت - این بشارت فرخنده و این خبر خجسته به سلطان
 رسانیدند - وصول مقدم^{۱۳} مبارک او را میمون داشتند • بیت •

مبارک باد و میمون باد و فرخ باد و فرخنده

وصول امید این کرکز بجرچ نیر اعظم

جشنها ساختند و شادیها^{۱۴} کردند - خلقی که در نوبت بادشاهی
 تواد شد همین شاهزاده بود - و از آن روز باز که این شاهزاده از کتم عدم
 بصحرای وجود آمد کار مملکت هر روز تضعف می پذیرفت - و رونق
 سلطنت از دیاد می یافت^{۱۵} - الغرض بعد چند ماه هم در سنة المذكور

۱ M. حجابت ایستادند

۲ B. ایاز را کوتوال

۳ M. ببرند

۴ B. جدا کند

۵ M. عامه خلق

۶ M. omite خسروانه

۷ M. omite و به پیروزی

۸ M. قصر حانون

۹ B. and M. و شاهزاده

۱۰ M. قدم مبارک

۱۱ M. omits the couplet and B. شادی کردند

۱۲ M. از دیاد یافت بعد

(۱۲۴)

طرف کالانور سواری فرمود - و در جانب منججهور شکار^۱ کرده جانب
 دار الملک، دهلی باز گشت^۲ - همدران سال مسجد جامع نزدیک
 کوشک و مدرسه بالای حوض خاص بنا کرده^۳ - هم درین سال شیخ
 زاده صدر الدین نبیسه شیخ کبیر قطب الاولیاء بهاء الحق و الشرع و
 الدین زکریا رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ شیخ الاسلام شد - و قوام الملک^۴ مقبول
 که نایب وزیر بود وزارت مملکت یافته^۵ و به خطاب خانجهانی مشرف
 گشت - مسند و بالشهای زر دوزی ارزانی فرمود^۶ - و خداوند
 زاده قوام الدین خداوند خان شد - و شغل^۷ و کیلدری یافت -
 و تاتار ملک تاتار خان شد^۸ - هر سه نفر^۹ چترهای گوناگون یافتند -
 و ملک الشرق^{۱۰} شرف الملک نایب و کیلدر و سیف^{۱۱} الملک شکار
 بک و خداوند زاده عماد الملک سر سلاح دار و عین الملک^{۱۲} مشرف
 ممالک و ملک حسین امیر میدان مستوفی ممالک شدند - و هم ماه
 شوال سنه اربع و خمسين و سبعمائه سلطان باشکریهای انبوه طرف
 لکهنوتی بیرون آمد - و خانجهان را در شهر^{۱۳} گذاشت - امور مملکت
 و احکام سلطنت کلی و جزوی بدو مفوض گردانید - و بکوچ متواتر در
 لکهنوتی روان شد - چون نزدیک گورکپور رسید آدی سنگه در حضرت پیوست

1 M. منججهور شکارها کرده

2 B. باز گشته

3 M. بنا فرمود

4 M. قوام الملک ملک مقبول نایب

5 M. یافت و بخطاب

6 M. زردوزی دادند

7 M. omits و شغل

8 M. تاتار خان گشت

9 M. هر سه ملک

10 B. ملک شرف الملک

11 M. و خداوند سیف الملک

12 B. عین الملک مستوفی ممالک مشرف و ملک حسین

13 M. در سر گذاشت

بیست - لکه تنگه نقد و دو زنجیر پیل خدمتی آورد - و بمراحم خسروانه
 مخصوص گشت - سلطان بیست و هفتم^۱ ماه ربیع الاول یکایک درون حصار
 اكداله^۲ در رفت - آنجا جنگی محکم شد^۳ که در تحریر و تقریر نگنجد
 بنگالیان بشکستند و بسیار کشته شدند^۴ - سئیدانو^۵ مقدم نایکان آن روز
 کشته شد - بیست و نهم ماه مذکور لشکر از آنجا بیرون رفته کنار لب آب
 گنگ^۶ فرود آمد - الیاس حاجی در اكداله حصار^۷ شده بود - در پنجم
 ماه ربیع الآخر با جمیع حشم و خدمت بنگالی بی شمار مستعد جنگ شده^۸
 بوقت نماز پیشین از حصار بیرون آمد - سلطان لشکرها فوج کرده صف
 بکشید^۹ - بمجرد آنکه نظر الیاس حاجی بر سلطان افتاد هراسیده روی
 بهزیمت نهاد - لشکر حمله کرده چتر و چهل زنجیر^{۱۰} پیل او بدست آمد -
 و سوار و پیاده بی شمار علف تیغ گشت - سلطان روز دوم مقام کرد - سیوم روز
 بر سمت دار الملک دهلی مراجعت فرمود - بعد چندگاه شهر معظم فیروز
 آباد را حرسها الله عن الآفات بنیاد نهاد - در سینه ست و خمسین و سبعمائنه
 طرف شهر دیدالپور عزیمت کرد - جوی از آب ستندر^{۱۱} بکشید تا جعبز که
 چهل و هشت کوه باشد ببرد - و در سال دوم جوی فیروز آباد از حوالی
 کوه مندتی^{۱۲} و سرمور کشید و هفت لب آب دیگر دران آب انداخته

۱ M. بست و هشتم

۳ M. محکم شد بنگالیان

۵ M. سهدیو مقدم نایکان

۷ M. حصار شد

۹ M. صف کشید

۱۱ آب ستندر کشیده تا جعبز

۱۲ نهری از آب چرن از حوالی مندل و سرمور کشید

و هفت نهر دیگر بار جمع کرده

۲ B. اكداله محل بیرون در رفت

۴ M. گسسته شدند

۶ M. آب گنگی فرود

۸ M. شده omits

۱۰ M. omits زنجیر

(۱۲۶)

در هانسی سائیدند - از آنجا در اراسن^۱ برد و آنجا حصاری مستحکم
 بنا فرمود و حصار فیروزه نام کرد - و زیر کوشک آن حوضی وسیع بکافت - و از
 آن جوی پر آب گردانید و جوی دیگر از کههر^۲ کشیده زیر حصار سرستی برد
 و از آنجا تا هرنی^۳ کهیره رسانید - و درین میانه حصاری ساخته فیروز آباد
 نام کرده و جوی دیگر از لب آب بدهی^۴ چون کشیده در حصار فیروزه برد -
 و در حوض انداخته از آنجا نیز پیشتر برد - در ماه ذی الحججه روز عید
 الضحیه^۵ سنه المذكور خلعت و منشور خلیفه الحاکم بامر الله ابو الفتح
 ابی بکر بن^۶ ابی الربیع سلیمان از دار الخلافه مصر متضمن تفویض ممالک
 هند رسید - و هم درین^۷ سنه المذكور رسولان لکنهوتی از الیاس حاجی
 با تحفه و نفایس بسیار رسیدند - بمراحم فراوان و عواطف بی پایان مخصوص
 شده باز گشتند - و در کورت دیگر خدمتیار^۸ و تحفه از الیاس حاجی
 بیاروندند - و در حصار فیروزه پامی بوس کردند - فرمان شد این متاع بر بندگان
 کمیذم ما بیشتر ازین باشد - باید که بعد ازین پیلان چیده که از بغداد^۹ حاصل
 میشود بیارند - سنه ثمان و خمسین و سبعمائه ظفر خان محمد کر^{۱۰}
 فارسی از سنار گافون تافته از راه دریا در توسانین^{۱۱} با در زنجیر
 پیل خدمتی بدرگاه پیوست - و بمراحم مخصوص گشت و نیابت
 وزارت یافت - در ماه ذی الحججه سنه تسع و خمسین و سبعمائه طرف

۱ برالسن Tabakāt Akbarī, p. 230

۲ کههر Tabakāt Akbarī, p. 230

۳ M. هرنی see Elliot, III. p. 8.

۴ بدعنی M.

۵ عید الضحیه M.

۶ بن M. omits

۷ در سنه M.

۸ خدمتی باب B.

۹ که از بغداد M.

۱۰ ظفر خان فارسی Tabakāt, p. 230 کر فارسی M.

۱۱ دریا توسانین B.

سامانه عزیمت فرمود و آنجا شکار^۱ می باخت - در اثنای آن خبر رسید که فوجی از مغل در حدود دیبالپور رسیده است - ملک قبول سرپرده دار با لشکرها نامزد شد - مغل^۲ از پیش لشکر عطف کرده در ولایت خود رفته - سلطان بر سمت دار الملک دهلی مراجعت کرد - و در آخر سنه المذکور ملک تاج الدین فته^۳ و چند امرای دیگر از لکنوتی با سم رسالت با تحفه و خدمتیاران^۴ در حضرت آمدند - و بانواع مراسم مخصوص گشتند^۵ . سلطان نیز اسپان ترکی و تازی و میوه‌های خراسان از هر جنس و تحفه دیگر بر دست ملک سیف الدین شهنه^۶ پیل برابر ملک تاج الدین فته برای^۷ سلطان شمس الدین در لکنوتی روان کرد - چون در بهار^۸ رسیدند شنیدند که سلطان شمس الدین وفات یافت - و پسر او سلطان سکندر بادشاه شد - رسولان لکنوتی را در بهار داشتند و این کیفیت در حضرت اعلی باز نمودند - فرمان شد تحفه و نفایس در حضرت بفرسند - و اسپان^۹ حشم بهار را بدهند و رسولان را در گره برسانند - همچنان کردند - در سنه ستین و سبعمانه سلطان با لشکرهای انبوه عزیمت لکنوتی مصمم کرده روان شد - خانجهان را در دهلی گذاشت - و تاتار خان را از حد ولایت غزنین^{۱۰} تا ملتان شقدار کرده آنجا داشت - چون سلطان در ظفر آباد رسید هوای بشکال قریب شد - همانجا مقام کرد - و درین منزل اعظم ملک شیخ زادا بسطامی که بر حکم فرمان از مملکت بیرون رفته بود از خلیفه خلعت آورد - سلطان در باب او مرحمت کرد - و اعظم خان

۱ M. و انجانب شکاری می باخت

۳ M. پینه

۵ B. گشته

۷ M. بر سلطان

۹ B. اسپان بهار را بدهند

۲ M. omits مغل

۴ M. خدمتیاران

۶ M. شهنیک پیل

۸ M. بهار رسیدند

۱۰ M. غزنین ملتان

خطاب فرمود - و سید رسولدار از برآمدن برابر رسولان لکنوتی آمده بود باز در لکنوتی نامزد شد - سلطان سکندر سید رسولدار را با پنج زنجیر پیل و تحفه و نفیس در حضرت فرستاد - و پیش از رسیدن سید رسولدار - عالم خان از لکنوتی در حضرت آمد - بروی فرمان شد که سلطان سکندر نادان و بی تجربه است راه اخلاص گذاشته است - ما اول نخواستیم که تیغ درمیلن آریم - چون او چنانچه شرط اطاعت است بجا نیارود اینک^۱ ما خود می رسیم - سلطان بعد بشکال^۲ با لشکر^۳ ها جانب لکنوتی روان شد - در اثنای راه شاهزاده فتح خان اسباب ملک داری چنانچه پیلان و فوایش خانه اعلی یافت - و سکه بنام او زدند و اصحاب شغل تعیین شدند - چون سلطان در حد پذیرد رسید سلطان سکندر در حصار اكداله جایی که سلطان شمس الدین به دز^۴ او حصار^۵ شده بود حصار^۶ شد - سلطان سیزدهم ماه جمادی^۷ الاول سنه احدی و ستین و سبعمانه بر در حصار اكداله نزول فرمود - چون چند روز در استعداد حصار گیری گذشت ایشان را معلوم شد که ما را حد مقاومت با این^۸ لشکر نخواهد بود - بضرورت امان خواستند و صلح جستند - پیل و مال و اسباب خدمتی قبول کردند - سلطان بیستم ماه جمادی^۷ الاول سنه المذكور از پیش اكداله کوچ کرده مراجعت فرمود - چون در پذیرد رسید سلطان سکندر سی و هفت زنجیر پیل و تحفه و نفیس دیگر خدمتی فرستاد - سلطان بکوچ متواتر در جون پور آمد - موسم بشکال شد - همانجا ماند - چون

۱ M. نیارود آنکه ما خود

۲ M. برشکال

۳ M. بزر او حصار

۴ M. با آن لشکر

۵ M. با لشکر جانب

۶ M. جماد الاول

۷ M. جماد الاول

(۱۲۹)

بشکال بگذشت^۱ در ماه ذی الحجة سنة المذكور با لشکرهای قاهره از راه بهار طرف جاج نگر عزیمت کرد - فرمان داد تا^۲ لشکر ستور و عورات و اسپ لاغر و مردم ضعیف نیاید^۳ - ملک قطب الدین برادر ظفر خان وزیر را با پیلان و بنگاه در کوه گذاشته خود بکوچ متواتر روان شد - چون در سیکهه^۴ رسید آن را بتاخت - رای سیکهه انحراف نمود - از آنجا شکر خاتون^۵ دختر رای ساکن^۶ با دایه بدست آمد - سلطان او را در محل دختران بپرورد - چون سلطان پیشتر شد ملک عماد الملک را با بعضی بندگان برابر بنگاه یک منزل عقب گذاشت - هم درین محل احمد خان که از لکنوتی عطف کرده در کوه زینتهور^۷ مانده بود بعزمت پیوست - بمراحم مخصوص گشت - سلطان از آنجا در شهر بنارس^۸ که مسکن رای بود رسید - لب آب مهاندی را بگذشت^۹ رای فرار نمود - جانب تلنگ رفت - سلطان یک منزل بر عقب او پیشتر شد - چون معلوم شد که رای دور رفته است^{۱۰} سلطان باز گشته هم در آن حدود شکار می کرد - رای بیدر بهان دیو کسان فرستاد و صلح جست تا خلق او کشته نشود - و سلطان بعبادت باز گردید - سی و سه زنجیر پیل و نصف و نغایس دیگر بوجه خدمتی پیش فرستاد - سلطان از آنجا باز گشته در بدماوتی و برمتلاوتی^{۱۱} که مرتزار پیلان بود شکار می کرد - دو پیل

۱ بشکال گذشت B.

۲ تا در لشکر B.

۳ ضعیف بیاید M.

۴ *Ṭabaqāt Akbarī*, p. 232 سنکرة M. سیکهه see also Elliot, vol. IV., p. 10, note 3.

۵ شکر خان B.

۶ *Ṭabaqāt Akbarī*, p. 232 راجه سنکرة رای see Elliot, vol. IV., p. 10, note 4.

۷ زینتهور M.

۸ شهر بنارس *Ṭabaqāt Akbarī*, p. 232

۹ مهاندی را گذشت M.

۱۰ دور رفته است بر عقب سلطان M.

۱۱ برمتلاوتی M.

(۱۳۰)

را بکشت - و سیرم^۱ و دم و دندان ایشان بیارزد چنانچه درین محل
ضیاء الملک باعی گفته است - . * رباعی *

شاهی که ز حق^۲ دولت پاینده^۳ گرفت
اطراف جهان چو مهر تابنده گرفت
از بهر شکار پیل در جاج نگر
آمد در بکشت سی و سه زنده گرفت

سلطان از آنجا بکوچ متواتر باز گشته در کوه رسید - و از کوه در سمت
دار الملک دهلی مراجعت فرمود - در ماه رجب سنه اثنین^۴ و ستین
و سبعمائه مظفر و منصور درون شهر در آمد - بعد چندگاه شنید که نزدیک
بروار^۵ کوهی است از گل - و آبی [از] میان آن^۶ کوه بزرگ^۷ می آید و در
ستدر می افتد - آن را سرستی می گویند - و این طرف آن کوه جویی
است آن را جوی سلیمه خوانند - اگر کوه گلین بکارند آب سرستی
درین جوی در آید از آنجا در سهند^۸ و منصور پور و از آنجا در سنام
برود دایم جاری باشد - چون آنجا رسید در حفره آن کوه چندگاه مشغول
شد - و سهند را تا ده گروهی^۹ بحواله ملک ضیاء الملک شمس الدین
ابوجا^{۱۰} از شق سامانه خارج گردانیده تا آبادان کند - و آنجا حصار
برآورده فیروز پور نام کرد^{۱۱} - چون سلطان کافتن کوه مذکور قابل ندید ترک

۱ M. سیرمر و دندان

۲ B. که بحق

۳ M. یابنده

۴ M. اثنه و ستین

۵ B. Firiahta "Parwār".

۶ B. و آبی میان آن و کوه

۷ B. کوه بزرگ لب آب می آید

۸ M. سهند و منصور بود و از آنجا

۹ M. تا ده گروهی

۱۰ M. شمس الدین ابوجا شق سامانه

۱۱ M. نام کرده

گرفته در نگر کوت رفت - آن را فتح کرده از آنجا عزم تهته^۱ نمود - چون در تهته رفت جام بابنهذیه که ضابط تهته بود بقوت آبگیر^۲ محصر شده - مدتی محاربه کردند - در لشکر سلطان مغفور تذکجه^۳ علف و غله بعدی شد که بیشتر مردم بعذاب گرسنگی هلاک گشته - بضرورت ناچار بعد کوشش بسیار جانب گجرات روان شد - ایام بشکال رسیده بود - بعد انصرام بشکال^۴ قصد تهته کرد و اقطاع گجرات ظفر خان را^۵ مفوض گردانید - ملک نظام الملک معزول شده با تمام^۶ خیل خانه در شهر آمد - بعد چند گاه نیابت وزارت ممالک یافت - چون سلطان مرحوم باز در تهته رفت - جام^۷ بابنهذیه امان خواست - بحضرت پیوست^۸ و بمراحم مخصوص شد - سلطان^۹ او را با تمام^{۱۰} مقدمان آن طرف برابر خویش در دار الماک دهلی آورد - چون مدتی خدمت کردند سلطان باز جام^{۱۱} را اقطاع تهته داد و با ترتیب تمام^{۱۲} روان گردانید - در سنه اثنین^{۱۳} و سبعین^{۱۴} و سبعمائه خانجهان نقل کرد - خانجهانی پسر مهتر او جوانانسه^{۱۵} یافت - در سنه ثلاث و سبعین و سبعمائه ظفر خان در^{۱۶} گجرات نقل کرد - شغل اقطاع گجرات بر پسر مهتر او شد - در دوازدهم ماه صفر سنه ست و سبعین و سبعمائه شاهزاده فتح خان در منزل کتهوار^{۱۷}

۱ B. تهته

۳ M. تنکجه

۵ M. omits را

۷ M. جام و بابنهذیه

۹ M. سلطان ایشان را

۱۱ M. سلطان بار حام

۱۳ M. اثنه

۱۶ M. جوانانسه بزرگ

۱۷ در منزل کتهوار وفات یافت 234 p. Tabakati Akbari

۲ B. بقوت آنکبر

۴ M. بشکل

۶ M. با تمامی خیل خانه

۸ M. پیوستند

۱۰ M. با تمامی مقدمان

۱۲ M. با ترتیب باز گردانید

۱۴ B. ستین

۱۶ B. ظفر خان در نقل

نقل کرد - سلطان ازین سبب بغایت متامل و متفکر شد - و انکسار بسیار در ذات مبارک او پدید آمد - در سنه ثمان و سبعین و سبعمائه شمس دامغانی چهار لک تنگه زیادت بر محصول گجرات از وجه مطالبه و صد زنجیر فیل و دو بیست اسپ تازی و چهار صد برده از مقدم بچگان و حبشی هر سال قبول کرد - بر ملک ضیاء الملک ملک شمس الدین ابورجا که نیاست^۱ گجرات داشت گفتند که مال زیادت اگر او^۲ قبول کند اقطاع گجرات هم بر او مقرر دارند - چون دانست که قابلیت ندارد و شمس دامغانی گزارف می گوید قبول نکرد دامغانی مذکور نیز بگذر و چودول فقره^۳ یافت - و بنیابت گجرات از جهت ظفر خان تعیین شد - چون در گجرات رسید سودای باطل و خیال فاسد در دماغ او راه یافت - علامت^۴ طغیان ظاهر گردانید^۵ از سبب مالی که زیادت خراج و خدمتی بر محصول قدیم گجرات قبول کرده بود و حاصل کردن نتوانست - آخر الامر امیران صدها گجرات چنانچه ملک شیخ ملک فخر الدین نالد و سران گروه^۶ خروج کرده - در سنه ثمان و سبعین و سبعمائه ملک شمس الدین دامغانی را کشتند - سر او بریده در حضرت فرستادند - این فتنه فرونشست^۷ - و در عهد دولت آن پادشاه نیک بخت و فرخنده کار مملکت از فرط عدل و احسان او چنان قرار گرفته بود که از هیچ طرف فتنه سر بر نمی کرد - و کسی را مجال^۸ نبود که پای از دایره اطاعت بیرون کشد - مگر فتنه دامغانی که بمجرد بغی و زبیدن سزای خود

۱ B. نایب گجرات

۲ M. اگر قبول کند

۳ مذکور بر بند رز و چودول فقره یافت M.

۴ B. علامت

۵ M. گردانیدند

۶ فخر الدین تا او سران کرده خروج کرده M.

۷ M. فروست

۸ B. محل نبود

(۱۳۳)

یافت - از آن که سرحداتی مملکت^۱ با امرای بزرگ و هوا خواهان خویش داده^۲ مستحکم گردانیده بود - چنانچه طرف هندوستان سرحد^۳ بنگاله اقطاع کره و مهبوبه و شق دلموه^۴ بحواله^۵ ملک الشرق مردان دولت که نصیر الملک خطاب داشت کرده^۶ - و اقطاع آوده و سندیله^۷ و شق کول بحواله^۸ حسام الملک^۹ حسام الدین نوا و اقطاع جونپور و ظفر آباد بحواله^{۱۰} ملک بهروز^{۱۱} سلطانی و اقطاع بهار^{۱۲} بحواله^{۱۳} ملک بیر^{۱۴} افغان گردانیده - امرای مذکور در مالیدن فساد کفار آن دیار و ضبط اقالیم سرحد تقصیر نمی کردند - چنانچه سلطان را برای ضبط^{۱۵} و قرار آن سمت تعلقی نبود - اما سرحد خراسان بجهت سد^{۱۶} فتنه مغل هیچ امیری درخور آن نبود - بضرورت ملک الشرق نصیر الملک را از^{۱۷} اقطاع کره و مهبوبه طلبیده در عرصه ملتان فرستاد - تا فتنه ملاعین و فساد آن سمت را مالش دهد - و اقطاع با نواحی و مضافات بحواله او گردانیده - و اقطاع هندوستان یعنی کره و مهبوبه هم بر ملک الشرق ملک شمس الدین سلیمان پسر ملک مردان دولت مقور داشتن فرمود - القصه بعد کشته شدن دامغانی نیابت^{۱۸} اقطاع گجرات بحواله^{۱۹} ملک مفرح سلطانی گردانید - و فرحت الملک خطاب کرد^{۲۰} در سنه تسع و سبعین و سبعمانه طرف اناوه

۱ مملکت امرای B.

۲ دیده B.

۳ سرحدات M.

۴ شق دلموه M.

۵ B. omits کرده

۶ M. سدد

۷ حسام الملک و حسام الدین M.

۸ M. بهروز

۹ اقطاع سار B.

۱۰ B. ملک مرافغان

۱۱ B. omits ضبط

۱۲ M. omits از

۱۳ M. omits نیابت

(۱۳۴)

و اکحل^۱ سواری فرمود - رای سبیز^۲ و ادهرن^۳ مقدمان^۳ اتاوه^۳ که با سلطان طغیبر ورزیده و یک کورت با لشکر اسلام مقابل شده منهزم گشته بودند - بتوغییب و استظهار در آورده بازن و فرزند^۴ و خیل و تبع روان^۵ کرده در شهر آورده - و در اکحل^۶ و پتلاهی حصارها بنا کرده ملک زاده فیروز پسر ملک تاج الدین ترک را با جمعیت کثیر و امرای کبیر^۷ نامردی آنجا گذاشت - و اقطاع فیروز پوز و پتلاهی^۸ بحواله او گردانید - و اقطاع اکحل^۹ ملک بلی افغان را داده سمت دار الملک مراجعت فرمود - هم دوران سال ملک نظام^{۱۰} الدین نو امیر اوده که برابر سلطان بود^{۱۱} در لشکر وفات یافت - اقطاع اوده^{۱۱} ملک سیف الدین پسر بزرگ او را مفوض گشت - در سنه احدی و ثمانین و سبعمائه سمت سامانه سواری فرمود - چون در سامانه رسید ملک قبول قران خوان امیر^{۱۲} مجلس خاص مقطع سامانه خدمتهای بسیار پیش کشید - سلطان در باب او مراحم^{۱۳} فراوان و شفقت بی پایان ارزانی فرمود - از آنجا میان قصده انباله و شاه آباد شده در کوهپایه سانتور رفته از رای سرموز^{۱۴} و رایان کوه خدمتی و مال ستده سمت دار الملک مراجعت فرمود - هم چندان خبر^{۱۵} نمرد کهرکو مقدم ولایت کیتبر^{۱۵} رسید - ماناک سید محمد

۱ B. و اکحل

۲ M. رای سبیز

۳ M. ادهرن و مقدمان

۴ M. فرزندان

۵ M. روانی کرده

۶ B. اکحل

۷ M. امرا نامردی آنجا

۸ B. فیروز پوز پتلاهی

۹ B. اکحل

۱۰ M. حسام الدین

۱۱ M. بود هم در لشکر

۱۲ B. امیر مجلس بک خاص

۱۳ M. مراحم فراوان فرمود

۱۴ M. سرموز

۱۵ M. خبر

۱۵ M. مقدم کهرکو Tabakāt Akbarī, p. 236 کهر

مقطع شق بدائون و سید علاؤ الدین برادر او را کهرکو مذکور بجهت ضیافت در خانه خود برده بود و غدر کرد ایشان را بکشت - در سنه اثنین و ثمانین و سبعمائه سمت کیتهر^۱ سواری فرمود بانترقام سادات مذکور - و ولایت کیتهر را نهب و تاراج کرد - و همه^۲ را اسیر کرد و دستگیر و خوار و ذلیل گردانید إِنَّ الْمَلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلُوا أَعْرَآةَ أَهْلِهَا أَذْلَةً فَسَدَةُ أَنْ دِيَارَ رَا مَالِش دَاد - کهرکو مذکور^۳ فرار نمودن و الْفِرَارُ مِنْ مَا لَا يُطَاقُ مِنْ سَفَنِ الْمُرْسَلِينَ در ولایت مهنرگان^۴ که در کوهپایه کمایون است در آمد - سلطان ایشان را نیز نهب کرد - چون از آن مهم فارغ شده اقطاع بدائون بحواله ملک قبول قران خوان سر پرده دار خاص گردانید - و در شق سذبهل برای مالش و ضبط^۵ کیتهر ملک خطاب افغان را نامزد کرد - و هر سال باسم شکار هم^۶ در ولایت کیتهر سواری میکرد - ولایت مذکور چندان مضطر و^۷ خراب گشت که جز شکار دران دیار دیگر^۸ نبود - سنه سبع و ثمانین و سبعمائه^۹ در موضع بیولی هفت گروهی از خط بدائون حصار بر آورد و آن را فیروز پور نام نهاد - خلق آن را پور آخرین^{۱۰} میگویند - بعد از سلطان مرحوم پیر و ضعیف گشته^{۱۱} و عمر قریب نود سالگی^{۱۲} رسید - خانجهان که وزیر او بود مطلق العنان شد و همه کارهای سلطنت را قبض کرد - امرا و ملوک فیروز شاهي بتمام مستخر او

۱ M. کتھیر

۲ M. omits from up to و همه را اسیر

۳ M. مذکور گریخته در ولایت

۴ M. ولایت مهنگان

۵ M. مالش و ضابط

۶ M. omits در

۷ M. omits مضطر

۸ M. که جز شکاری دیگر دران روز نبود

۹ Elliot, vol. IV., p. 14 wrongly translates 754 H. (1382 A.D.). See also *Tabakāt Akbarī*, p. 236.

۱۰ B. بو آخرین

۱۱ M. گشت

۱۲ M. نود سالی

گشتند - و هرکرا مخالف میدید بهر طریق که می توانست پیش سلطان مرحوم گذرانیده^۱ بعضی را تلف میکرد - و بعضی را بی دستگیردانیده - آحرکار بجائی رسید که هرچه خانجهان می گفت سلطان مرحوم همان می کرد - ازین سبب کار مملکت فتور می گرفت - و هر روز نقصان می شد - روزی خانجهان پیش سلطان مرحوم عرضه داشت^۲ که شاهزاده محمد خان بعضی امرا و ملوک چنانچه دریا خان بن ظفر خان امیر گجرات و ملک یعقوب محمد حاجی اخور بگ و ملک راجو و ملک سماء الدین و ملک کمال الدین پسر^۳ ملک عمر عارض بندگان خاص را با خویش یار کرده می خواهد که^۴ فتنه انگیزد - سلطان مرحوم چون همه کارها بحواله خانجهان گذاشته بود بغیر فکر و تامل فرمان داد تا ایشان را دست آرد - این خبر بسمع شاهزاد محمد خان رسید - چند روز در سرای نیامد - هرچند خانجهان طلب می فرستاد او عذر می کرد - خانجهان به بهانه حساب بقایا دریا خان بن ظفر خان امیر مهوبه را موقوف درون خانه خود داشته - ازین سبب شاهزاده را خوف و هراس زیاده تر گشت - پیش سلطان مرحوم کیفیت خویش باز نمود - سلطان او را نیز فرمان داد تا خانجهان را دور کند - دریا خان بن ظفر خان را خلاص دهد - شاهزاده محمد خان ساخته - ملک یعقوب اخور بگ اسپان پایگاه را بتمام و ملک قطب الدین^۵ فرامرز شحنه پیل همه پیدان را با عماری و برگستان بر شاهزاده آوردند - بندگان فیروز شاهی و امرای دیگر و خلق شهر نیز بیشتری باو یار شدند - در ماه رجب سنه تسع و ثمانین

۱ M. گردانیده

۲ عرضه داشت کرد

۳ M. کمال الدین پسران

۴ M. omits که

۵ قطب الدین شیخ فرامرز B.

(۱۳۷)

و سبعمائه مستعد شده با جمعیتی کثیر آخر شب پیش در خانجهان رفت - چون او را ازین حال خبر شد دریا خان بن ظفر خان را از بندگی خانه کشیده بگشت - و خود با چند نفر معدود ساخته شده بیرون آمد - و شاهزاده محمد خان بجنگ پیوست - آخر طاقت آوردن نتوانست - باز عطف گرفته درون خانه در آمد - و وقت در آمدن زخمی شد - چون میدان مقاومت تنگ دید از راه درمی دیگر بیرون آمد و با چند نفر معدود گریخت - میان میوات شده در محاربی بر کوا چوهران رفت - و از پناه جست - شاهزاده محمد خان خانة خانجهان را از زر و مال و اسلحه و اسبان^۱ و اسباب بتمام غارت کذائیده و از آنجا باز گشت - با جمعیت تمام پیش دربار آمد - ملک بهزاد فتح خان^۲ و ملک عماد الدولة و ملک شمس الدین بزبان^۳ و ملک مصالح^۴ مکسران را که با خانجهان یار بودند پیش دربار آورده گردن زد - چون کیفیت مذکور پیش سلطان مرحوم گذرانیدند سلطان مرحوم عهده وزارت^۵ بحواله شاهزاده محمد خان گردانید - امرا و ملوک و بندگان فیروز شاهي و عامه خلق بدو رجوع آوردند - سلطان مرحوم پیر و ضعیف گشته بود - بعده ضرورتاً^۶ اسباب ملک داری از اسپ و پیل و مال و حشم بتمام تسلیم^۷ او کرد - و بخطاب ناصر الدین محمد شاه مشرف گردانید - و خود در خانة خویش بطاعت باری تعالی^۸ مشغول گشت - در مساجد جمعه به تمام بلاد ممالک^۹ خطبه بنام هر دو بادشاه می خواندند - در ماه شعبان

۱ M. اسپ

۲ B. بریان

۳ M. عهداً و الغرض بحواله

۴ M. بعده بضرورت

۵ M. تعالی

۲ M. فتح خانی

۴ M. ملک مصالح

۷ B. تسلیم کرد

۹ M. بلاد مملکت

سنة المذكور شاهزاده محمد خان در قصر جهان^۱ نما جلوس فرمود -
 خطاب و اقبال و اقطاع و نذر و مواجب و ادرار و انعام و هرچه کسی
 در عهد سلطان مرحوم داشت برایشان مقرر و مستقیم کرد - ملک یعقوب امیر
 اخوریک^۲ را سکندر خان خطاب شد - و اقطاع گجرات یافت - و ملک
 اجورا مبارز خان و کمال عمر را دستور خان و سماء عمر را تعیین الملک -
 مخاطب گردانید - و ملک سماء الدین و کمال الدین قرب و اختصاص^۳
 گرفتند - و کارهای دیوان^۴ بحواله ایشان میشد - ملک یعقوب سکندر خان
 را با لشکرها در معجاری^۵ بر خانجهان نامزد کرد - چون لشکر^۶ در
 معجاری رسید کوکا ملعون خانجهان را گرفته بر سکندر خان فرستاد - سکندر
 خان او را کشته سر او را در حضرت اعلی^۷ برد - هم چنان سکندر خان را
 در اقطاع گجرات روان کرد - و خود شاهزاده در پرداخت^۷ امور و کارهای
 ملکی مشغول شد - در ماه ذی الحجه سنة المذكور سمت کوهپایه سرسور
 سواری فرمود - تا مدت در ماه در شکار گرگ^۸ و گوزن مشغول بود -
 در اثنای آن خبر کشته شدن سکندر خان رسید که او را ملک مفرح امیر
 کهذبایت و امیران صده گجرات بغدر کشتند - و لشکری که با او از حضرت
 رفته بود بعضی مجروح و بعضی غارت شده برابر سید سالار در حضرت
 آمدند - شاهزاده محمد خان باستماع این خبر متامل و متفکر شده سمت
 دارالملک دهلی مراجعت فرمود - اما جوان بی تجربه بود در لهر
 و طرب مشغول گشت - و کشته شدن سکندر خان سهل پنداشت - تا مدت

۱ B. جهانبای

۳ M. قرب اختصاص

۵ M. لشکری بدر معجاری

۷ M. در پرداخت ملکی

۲ امیر اخور را سکندر خان شد M.

۴ B. معجاری

۶ M. اعلی omits

۸ B. کرگدن و گوزن

پنج ماه دیگر کار سلطنت سبب ضبط قدیم بر قانون قاعده متمشی می شد - آخر کار رخنه عظیم پیدا آمد - بندگان فیروز شاهی که موازنه یک لک درینده^۱ دهلی و فیروز آباد ساکن و متوطن^۲ بودند به سبب مخالفت ملک سماء الدین و ملک کمال الدین از شاهزاده روی تافته با سلطان مرحوم پیوستند - و جنگ و خصومت پیدا آوردند - چون شاهزاده را ازین حال خبر شد ملک ظهیر الدین لوهری را به بندگان^۳ که در میدان نزول جمع شده بودند فرستاد - بندگان مذکور بزخم خشت و سنگ ملک ظهیر الدین مذکور را مجروح کرده از^۴ جمع خویش بیرون کشیدند - بهیچ سبیلی باصلاح^۵ راضی نگشتند - ملک ظهیر الدین همچنان مجروح بر شاهزاده رفت - شاهزاده مستعد^۶ بود با جمعیت تمام سوار و پیاده و پیل در میدان^۷ آمد - بندگان مذکور مقابل شدند - چون لشکر و پیلان زور آوردند^۸ بندگان مذکور در کوشک سلطان مرحوم درآمدند و پناه جستند - برین نبط تا در روز جنگ میان یکدیگر قایم بود - سیوم روز نیز شاهزاده مستعد شده پیش دربار^۹ آمد - بندگان مذکور سلطان مذکور را از درون بیرون آوردند - چون لشکر و پیل بانان همه پرورده سلطان مرحوم^{۱۰} بودند بیکبارگی از جانب شاهزاده روی تافته بر سلطان مرحوم پیوستند - شاهزاده میدان مقامت تنگ دید روی بهزیمت نهاد - و با جمعی مختصر طرف کوه سر مور رفته - بندگان مذکور خانه او را و خانههای مختصان او را غارت کردند - آن روز میان شهر استخیزی عظیم آمد - خلق چون قرار گرفت

۱ M. درینده دهلی and I. فیروز شاهی که دهلی

۲ M. بر بندگان

۳ B. بر اصلاح

۴ M. در امیلان نزول آمد and B. در میدان نزول آمد

۵ B. زور آوردند و پناه جستند برین نبط

۶ M. مرحوم

۲ M. omits متوطن

۴ M. omits از

۵ B. مستعد شده بود

۹ M. پیش باز آمد

سلطان مرحوم تغلق^۱ شاه پسر فتح خان نسیه خود را ولی عهد گردانید -
 و امور مملکت و نظام^۲ سلطنت من کل الوجوه بحواله او کرد^۳ - هم
 چنان امیر حسین احمد اقبال داماد سلطان^۴ مرحوم که از جمع شاهزاده
 علیحدّه افتاده بود امیر هندوان^۵ گرفته بر تغلق شاه آوردند - تغلق شاه
 او را پیش دخول کردن زد - و بر امیر صدق سامانه فرمان فرستاد تا غالب^۶
 خان امیر سامانه را بند کرده در حضرت آرند^۷ - ملک سلطان شه خوش
 دل مولی زاده ملک مقبول فراز خان عالی خان را بمحافظت بغیر بند
 در حضرت آورد - تغلق شاه او را بند کرد در خطه بهار جلا کرد^۸ - و اقطاع
 سامانه بحواله ملک سلطان شه مذکور گردانید - بتاریخ هجدهم ماه رمضان سنه
 تسعین و سبعمانه ضعف برتن سلطان مرحوم فیروز شاه طاب الله^۹ ثراه غلبه
 کرد - برحمت حق^{۱۰} پیوست * روایت می کنند مکتوبان صادق و راویان
 راسخ از پیران کهن سال که در مملکت دهلی بعد سلطان مرحوم
 ناصر الدین پسر سلطان مغفور شمس الدین التمش که فوشدیوان ثانی بود
 عادل و حلیم و معمار و مشفق و خدا ترس^{۱۱} و رعیت نواز و غریب
 دوست بادشاهی دیگر مثل خدایگان مرحوم فیروز شاه طاب الله ثراه
 و جعل الجنة مَثْوَاة نبود - شوکت عدل او بحدی در دلهای خلائق راه
 یافته اگر غریبی دهگدوی بتقدیر الله تعالی میان راه وفات می یافت

۱ شاهزاده تغلق شاه M.

۲ امور سلطنت M.

۳ بحواله او گردانید M.

۴ B. omits داماد سلطان مرحوم

۵ امیر هندوان گشت گرفته M.

۶ M. and Elliot, vol. IV. p. 18 - Ali Khān, Tabakāt Akbarī, p. 238

غالب خان امیر سامانه را نیز بجهت موافقت معبد شاه مقید ساخته جلا وطن کرده
 بولایت بهار فرستاد

۷ حضرت آرند تغلق شاه او را بند کرده M.

۸ جدا کرد M.

۹ H. omits الله

۱۰ M. omits حق

۱۱ خدا ترس تر بادشاهی دیگر M.

مقطعان و عهده داران و مقدمان آن حوالی - ایمة و قضات و سایر مسلمانان را جمع کرده محضرمی ساختند و میت را می نمودند - و سوال با سبیل قاضی می نوشتند^۱ که در میت هیچ محلی اثر جراحی نیست - بعده دفن میکردند - در تفحص قضایا و تنفیذ احکام شرع اهتمام تمام داشت - مِنْ كُلِّ الْوَجْوهِ هیچ قوی مجال نداشت که برضعیفی در عهد دولت او زور تواند آورد -

* بیت *

بعد بسی گردش چرخ آزمای

او شده آوازه عدلش بجای

خدا تبارک و^۲ تعالی بادشاه حلیم کریم عادل را غریق رحمت^۳ گرداند
و در جوار رحمت خلدش^۴ جای دهد *

و مدت ملک سلطان مرحوم فیروز شاه طاب ثراه سی و هشت^۵
سال و نه ماه بود و الله اعلم بالصواب *

ذکر سلطان تغلق شاه پسر فتح خان ملقب بغیاث الدین

تغلق شاه پسر فتح خان بن فیروز شاه^۶ که پسر خوانده و نبیره سلطان مرحوم سلطان فیروز بود بعد وفات سلطان مرحوم^۷ باتفاق بعضی امرا و ملوک و بندگان فیروز شاه^۸ هم در روز وفات بتاریخ مذکور بر تخت سلطنت در کوشک فیروز آباد جلوس فرمود - و خود را سلطان غیاث الدین

۱ M. بنیشتند

۲ M. omits و تبارک

۳ M. رحمت حق

۴ M. جوار خودش

۵ M. سی هفت

۶ M. omits وفات فیروز تاریخ او است Tabakāt p. 238 says بالصواب

۷ B. فیروز شاه پسر سلطان and M. فیروز خان پسر سلطان مرحوم بن فیروز بود

مرحوم فیروز بود

۸ M. omits مرحوم

(۱۴۲)

خطاب کرد - ملک زاده فیروز^۱ پسر ملک تاج الدین را شغل وزارت داد
 و به خطاب خانجهانی مشرف گردانید - و خداوند زاده غیاث الدین
 ترمذی^۲ عهده^۱ سرسلاحداری تعیین کرد - و ملک فیروز علی را از بندگی خانه
 خلاص داده عهده^۲ سر جانداری که^۳ پدر او داشت مفوض گردانید -
 و اقطاع گجرات بحواله ملک مفرح سلطانی که در عهد سلطان مرحوم
 داشت کرد - و اقطاعات و اشغال دیگر چنانچه هر کسی را بود مقرر
 داشت - و ملک فیروز علی و بهادر ناهر را بقصد شاهزاده محمد خان
 با جمعیت انبوه نامزد کردن فرمود - و امیران اقطاعات چنانچه سلطان شه
 امیر سامانه و رای کمال الدولة^۴ و الدین متین و امرای دیگر نیز برابر
 ایشان نامزد شدند - در ماه شوال سنة المذكور لشکر در کوه سر مور آمد -
 شاهزاده محمد خان از آنجا عطف کرده بالای کوه در راههای مخالف شده
 در قلعه کوه بکناری^۵ رفته - لشکر نیز دامن کوه گرفته در دره کوه^۶ بکناری
 مذکور آمد - میان یکدیگر مقداری جنگ شده - چون کوه محکم بود
 شاهزاده را نکبتی فرسید - از آن جانب^۷ بالای کوه شده طرف سکمت^۷ رفت -
 لشکر از بکناری^۸ کوچ کرده در قصبه اروبر^۹ آمد - و درین دره اروبر
 نزدیک چوتره^{۱۰} قیام^{۱۰} نزل کرده شاهزاده از سکمت در قلعه نگرکوت
 رفت - لشکر تا حد گوالپر در دنبال بود - بیشتر راهها^{۱۱} مخالف دیدند -
 ملک فیروز علی و امرای دیگر از تعاقب مراجعت کردند - شاهزاده هم در
 نگرکوت قرار گرفت - اما تغلق شاه جوان و بی تجربه بود کار ملک

۱ M. فیروز شاه

۲ B. Tabakat Akbari, p. 242 ترمذی

۳ M. سر جانداری پدر

۵ M. omits کوه

۷ M. سکتهه and I. طرف سکمت

۸ M. لشکر از بکناری and B. رفت از بکناری کوچ کرده

۱۱ M. (Chartara) Station چوتره قمار

۴ M. کمال الدین مین

۶ I. از آن جا بالای کوه

۹ M. اروبر

۱۱ M. راه مخالف

(۱۴۳)

داری نمی دانست و دغا بازی فلک غدار ندیده در شراب و اهو^۱ و لعب مشغول گشت - گزهای سلطنت من کل الوجوه مهمل ماند - بندگان فیروز شاهي بحدی سربازی و بیداری کردن گرفتند که ضبط بادشاهی برخاست - هم چنان^۲ سلطان تغلق اسپدار شه^۳ برادر خویش بی موجبی بند کرده - و ابوبکر شه^۴ پسر ظفر خان از گنج گرفته - ملک رکن الدین جنده نایب وزیر و بعضی امرا و بندگان فیروز شاهي با او موافق شده بلغاک کردند - ملک مبارک کبیر^۵ را در میان کوشک فیروز آباد وقت باز گشت از در سرای بزخم تیغ یکایک شهید کردند - و میان دیوان غوغا بخاست - سلطان تغلق شاه را خبر شد از راه دروازه که طرف آب جون بود بیرون آمد - ملک فیروز وزیر برابر بود - رکن جنده حرام خوار نابکار را علم شد - با جمعیت خویش و بندگان فیروز شاهي تعاقب کردند - گذارا آب جون رسیدند - سلطان تغلق شاه و ملک زاده فیروز را شهید کردند - و سرهای ایشان بریده پیش دربار آویختند - و این واقعه بیست و یکم ماه صفر سنه احدى و تسعین و سبعمانه بود -

* بیت *

در خاک ریخت آن گل دولت که باغ ملک

با صد هزار نیاز پیروز در برش

زهی^۶ قدرت خدا - بادشاهی با تاج و تخت که از آن دروازه با هزاران شوکت بیرون آمده بود بیک طرفه العین سر او را بریده هم بر آن دروازه آویختند - *تُعَزُّ مِنْ تَشَاءُ وَ تُدَلُّ مِنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرِ - إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ* -

^۱ لهو مشغول گشت B.

^۲ هم چنان سلطنت سلطان B.

^۳ سالار شه and *Tabakāt Akbarī*, p. 242 اسپدار شه B.

^۴ شه B. omits

^۵ کبیری M.

^۶ عنان بینی up to زهی قدرت M. omits from

(۱۴۳)

• رباعی •

سر الپ ارسلان دیدی ز رفعت رفت بر گره‌ون
بمرد آخر بخاک اندر تن الپ ارسلان بینی
نه او را بر کمر کوکب نه مه رویان با غنغب
نه اندر زیر ران مرکب نه در دستش عفن بینی

ذکر سلطان ابوبکر شاه

بعده ابوبکر^۱ شاه را از خانه بیرون آورده بر پیل سوار کردند - و چتر بر سر او داشتند - و سلطان ابوبکر شاه خطاب کردند - عهده وزارت بحوائج رکن جنده^۲ پدید مردار کشته خداوند شد - آخر میان چند روز رکن جنده بعضی بندگان فیروز شاهی را با خویش یار کرد - و می خواست که ابوبکر شاه را بکشد - و خود بادشاه شود - ابوبکر شاه را خبر شد - بعضی بندگان که با او یار نبودند پیش دستی کرده رکن جنده را بکشند - و بردار^۳ کردند *قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ حَفَرَ بَدْرًا لِأَخِيهِ فَقَدْ وَقَعَ فِيهِ* • بیت •

ان کس که کرد با تن دارا ستم هفوز
نقاش نقش او همه بردار می کفند

لجرم کشفده ولی نعمت خویش را همین بار دهد - الغرض و بعضی بندگان که با آن^۴ حرام خوار میشوند مردار یار شده بودند ایشان را نیز^۵

۱ بعد ازین واقعه امرای بی‌رای ابو بکر بن ظفر Tabakāt Akbarī, p. 242 says
خان بن سلطان فیروز را بیادشاهی برداشته ابو بکر شاه خطاب دادند

۲ رکن جنده شد M.

۳ M. omits from بعضی بندگان up to بردار کردند. The text of M. runs thus
بکشند و بندگان که با او یار شده بودند

۴ M. omits ایشان نیز صلف تیغ گشتند M. ۵ با آن حرام خوار میشوند مردار

(۱۳۵)

علف تیغ بیدریغ گردانیدند - ابو بکر شه دهلی را قابض شد^۱ - پیلان و خزانه
 بادشاهان بر دست او آمد - روز بروز قوت می گرفت - همچنان امیران صده
 سامانه ملک سلطان شه خوشدل را بغداد بالای حوض سقام بیست و چهارم
 ماه صفر سنة المدکور بزخم کثارة و تیغ کشتند - آن روز در سامانه رستخیز
 شد - خانة ملک سلطان شه و خیل و تبع^۲ او بتمام غارت کردند - و سر ملک
 سلطان شه مذکور^۳ بریده در نگر کوت بر شاهزاده محمد خان فرستادند - و او را
 استدعا نمودند - مدت ملک سلطان تغلق شاه پنج ماه و چند روز^۴ بود
 و الله اعلم *

ذکر سلطان محمد شاه پسر خود سلطان فیروز شاه

سلطان محمد شاه پسر خود سلطان مرحوم فیروز شاه بود - چون خبر
 کشته شدن ملک سلطان شه رسید سلطان از نگر کوت بکوچ متواتر میان قصبه
 جالدهر شده در خطه سامانه رفت - در ششم^۵ ماه ربیع الآخر سنة المدکور در
 خطه مذکور بار دوم بر تخت مملکت و سریر سلطنت^۶ جلوس فرمود -
 امیران صده سامانه و مقدمان ولایات کوه بتمام او را پیوستند - و بر سلطنت
 او بیعت تازه کردند - و بعضی امرا^۷ و ملوک دهلی نیز از ابو بکر شه روی
 نافته بر سلطان آمدند - چنانچه^۸ در سامانه بر سلطان^۹ بیست هزار سوار
 و پیاده بی شمار جمع آمد - از سامانه بکوچ متواتر سمت دهلی عزیمت

۱ M. شده

۲ M. omits و تبع

۳ M. omits مذکور

۴ M. شش ماه و هرده روز بود

۵ B. omits در ششم

۶ M. تخت مملکت جلوس

۷ L. امرای دیگر و ملوک دهلی

۸ M. چنانچه هم در سامانه

۹ M. سلطان موازنه بیست

فرمود - ما دام که در حوالی برسد سوازنه پنجاه هزار سوار جمع شد^۱ - الغرض ابوبکر شه را آمدن سلطان خبر کردند - بندگان فیروز شاهي بسبب مخالفتی که با سلطان کرده بودند با او موافق شدند - بتاریخ بیست و پنجم ماه ربیع الآخر سنه احدی و تسعین و سبعمائه سلطان در کوشک جهان نما نزول فرمود - ابوبکر شه نیز بعضی حشم و بندگان در فیروز آباد داشته بود - بتاریخ دوم ماه جمادی الاول سنه المذكور بندگان مذکور کوچها و دیوارهای فیروز آباد گرفته با لشکر سلطان جنگ قایم داشتند - هم در آن روز بهادر ناهر با جمعیت خویش در شهر آمد - ابوبکر شه را^۲ به آمدن او تقویتی حاصل شد - روز دیگر ابوبکر شه با حشم و سوار و پیاده^۳ بی شمار و پیلان نامدار در فیروز آباد آمد - میان یکدیگر مبارزه و مقاتله بسیار رفت - آخر بتقدیر الله تعالی لشکر سلطان منهزم شده طرف اوطان خویش رفتند - سلطان با سوازنه دو هزار سوار آب چون عبور کرده سمت میان دو آب شده - از آنجا شاهزاده همایون خان پسر میانگی خود را طرف سامانه برای جمع کردن لشکر فرستاد - ملک ضیاء الملک ابور جا و رای کمال الدین مین^۴ و رای خلجین^۵ بهتی که اقطاعات ایشان در آن سمت بود برابر او نامزد گردانیده^۶ خود کفاره گنگ در موضع جتیسر^۷ مقام ساخت - امرای هندوستان چنانچه ملک سرور شهنه شهر و ملک الشرق نصیر الملک مقطع ملتان و خواص الملک مقطع بهار و ملک سیف الدین و ملک کدر و پسران ملک حسام الدین^۸ نوا امیر اوده و پسران ملک دولتیار گنبد^۹

۱ I. جمع آمده

۲ ابوبکر شه با حشم را با آمدن B.

۳ پیاده در فیروز آباد M.

۴ مینا مین I.

۵ رای ذوالحجی B.

۶ گردانید و خود M.

۷ M. See also Elliot vol. IV, p. 22, n. 3. جتیر I and موضع جیسر M.

۸ حسام نوا M.

۹ کنبل M.

امیر قنوج و ای سبیر و زایان و زایگان دیگر موازنه پنجاه هزار سوار و پیاده بی شمار بر سلطان پیوستند - و ملک سرور را خواجه جهان خطاب شد^۱ و شغل وزارت یافت - و ملک نصیر الملک را^۲ خضر خان و خواص الملک را خواص خان و سیف الدین را سیف خان خطاب کرد - در ماه شعبان سنة المذكور دیگر بار سمت دهلی عزیمت فرمود - ابوبکر شه نیز استقبال کرد - در موضع کفدلی رسید - میان یکدیگر مصاف شد - مقاتله و محاربه بسیار رفت - بتقدیر الله تعالی لشکر سلطان منهزم گشت - ابوبکر شه غالب آمد - بنگاه و اسباب لشکر سلطان بتمام بر دست بندگان بغارت رفت - موازنه سه کروه تعاقب لشکر کردند - سلطان شکسته باز در موضع جنیسر^۳ قرار گرفت - ابوبکر شه سمت دهلی مراجعت فرمود - بتاریخ فوردهم ماه رمضان سنة المذكور بندگان فیروز شاهی را که در خطط و قصبات بودند چنانچه ملتان و لوهور و سامانه و حصار فیروزه^۴ و هانسی بحکم فرمان سلطان محمد در^۵ یک روز مقطعان و خلق سکنه شهرهای مذکور بنالحق شهید کردند - آخر بسبب مخالفت که میان یکدیگر همه مسلمانان^۶ را^۷ برای سلطنت می شد کفار هندوستان^۸ قوت گرفتند - و دست از ادای جزیه و خراج باز کشیدند - و قصبات مسلمانان را نهب میکردند - در ماه محرم سنة اثنین و تسعین و سبعمانه شاهزاده همایون خان و امرا و ملوک را که نامزد او بودند چنانچه غالب خان امیر سامانه و ملک ضیاء الملک ابورجا و مبارک خان هلاجون و شمس خان امیر حصار فیروزه جمع کرده در خطه پانی پتبه لشکر

۱ شده و شغل M.

۲ خطاب خضر خان M.

۳ موضع جنیسر M.

۴ حصار و هانسی و بعکم M.

۵ محمد یکدیگر در یک روز B.

۶ همه M. omits

۷ را M. omits

۸ می شد کفار دیار هند قوت M.